



در پی مقالاتی را می خوانید که به مناسبت سومین سالگرد شهید احمدشاه مسعود (رح) به دفتر مجله رسیده است.



شیر دره پنجشیر

الدین ربانی بود حامی اصلی و پشتوانه نظامی ربانی نیز احمدشاه مسعود بود در مجموع نیروهای احمدشاه مسعود بر حدود ۱۰ درصد از خاک افغانستان و

حدود ۳۰ درصد از جمعیت این کشور کنترل داشتند. احمدشاه مسعود فقط مرد مبارزه و جنگ مسلحانه نبود بلکه سیاستمداری زیرک و کاردان نیز بود که بدون افراط گرایی و با داشتن روابط عمومی خوب نقش مسلطی در اتحاد شمال و برقراری روابط این اتحادیه با کشورهای خارجی ایفا می کرد. وی در باره گرایش خود به سیاست می گفت: پدرم دوستان زیادی داشت که به سیاست آشنا بودند. آنها به خانه ما می آمدند و روی سیاستهای منطقه و جهان بحث و گفتگو می کردند. طبیعی بود که این صحبتها و نشستها نقش را در من داشت و اثراتش در آینده نیز باقی ماند.

زمانی که مسعود سخن از تروریسم، القاعده و بن لادن می راند در غرب کمتر کسی تصویر روشنی از آن داشت و هنوز خطر این گروه افراط گرا برای جهانیان مشخص نبود. وی خطاب به جهانیان می گفت که مردم افغانستان را در مقابل تروریسم رها نکنید زیرا اگر افغانان این جنگ را در مقابل تروریسم باخت، جهان نیز برنده نخواهد بود. دیپلماسی احمدشاه مسعودی دیپلماسی متعادل، عقلانی و قابل قبول بود و در پی همین دیپلماسی بود که در آوریل سال ۲۰۰۱ پارلمان اروپا وی را به پاریس دعوت کرد تا توجه جهانیان را به مبارزات مردم افغانستان در برابر تجاوزگران معطوف کند.

خاتم نیکوگوار، رئیس وقت پارلمان اروپایی به مسعود بخاطر در نظر داشتن حقوق زنان، لقب «قلب آزادی» داد. رفتار بشردوستانه مسعود در مقابل اسیران جنگ مشهور بود. ملایار محمد یکی از رهبران طالبان بعد از آزادیش از زندان نیروهای اتحاد شمال در این باره گفت: مسعود فرزنده واقعی ملت افغان است. یک بار استاد و مبارزه کرد و اکنون باز هم در مقابل یک تجاوزگر خارجی ایستاده است و می جنگد. مسعود که رسماً لقب قهرمان ملی افغانستان را پس از شهادتش به دست آورد در ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ یعنی دو روز پیش از حملات ۱۱ سپتامبر بر اثر حمله انتحاری دو نفر که در پوشش خبرنگار با او مشغول مصاحبه بودند، به شهادت رسید این و نفر با انفجار بمبی که در دوربین فیلمبرداری خود جاسازی کرده بودند، قهرمان مقاومت افغانستان را که ۳۱ سال از عمر ۴۸ ساله خود را صرف مبارزه در راه آرمان مقدسش کرده بود، به شهادت رساندند.

«به خدا سوگند حتی اگر به اندازه کلام جای ماندن در این سرزمین داشته باشم، می مانم و مقاومت می کنم» شیر دره پنجشیر بارها اعلام کرد: «خط مشی ما همیشه این بوده که روابط خوب و دوستانه ای با همه داشته باشیم، اما ما هرگز نپذیرفته ایم و نخواهیم پذیرفت که ملتی تحت ستم باشیم».

این سخنان که حکایت از اوج تعادل و عدم افراط گرایی گوینده آنهاست، متعلق به مردی است که نظام زندگیش را صرف دستیابی به آرمان مقدسش کرد. انسانی که هرگز در برابر ظلم و ظالم سرفروغ نیاورد و دائم در حال مبارزه با این دو بود تا اینکه سرانجام در راه اعتقاد راسخ به آرمانش که بنیان نهادن افغانستانی آباد، اسلامی و امن بود، به شهادت رسید.

احمدشاه مسعود بارها اعلام کرد: من به اصولی پایبند هستم، چنانچه شخصی و یا نیرویی با من در مورد این اصول نظر واحدی داشته باشد، بدون شک با او ائتلاف خواهم کرد. این اصول عبارتند از استقلال کشور، تمامیت ارضی، اجرای قوانین اسلامی و رویکرد به برگزاری انتخابات عمومی در کشور.

مسعود حامی اعتدالگرایی در سیاست بود، وی معتقد بود: تندروهای چپ و راست در افغانستان جایی ندارند. زیرا آنها برخلاف خواستهای مردم عمل می کنند.

به گزارش ایستا، بررسی ابعاد زندگی سیاسی و مبارزاتی احمدشاه مسعود، خصوصاً حیات دهه ۱۹۹۰ او را بدون توجه به متن سیاسی و اوضاع داخلی افغانستان نمی توان درک کرد، چرا که این متن سیاسی منحصر به فرد بود که حیات سیاسی و مبارزاتی شیر دره پنجشیر را شکل داد و او را ناچار کرد که در راه تحقق آرمانهای مقدسش به مبارزه و فعالیت خستگی ناپذیر بپردازد.

احمدشاه مسعود که در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی متولد شد، نقش بارزی در اخراج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از خاک افغانستان داشت و ر اوایل دهه ۱۹۹۰ و پس از خروج نیروهای شوروی وی بعنوان وزیر دفاع دولت برهان الدین ربانی انتخاب شد.

تا اواخر ۱۹۹۸ طالبان حدود ۹۰ درصد کشور را به تسخیر خود در آورد.

در مقابل طالبان، گروه های شبه نظامی ابو ترسیون، اتحاد شمال را تشکیل دادند که متشکل از برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود به همراه نیروهای جماعت اسلامی، نیروهای حزب جنبش ملی عبدالرشید دوستم و نیروهای حزب اسلامی گلبدین حکمتیار بود. رهبری اتحاد شمال به عهده برهان



شیر در کنام خود آرام گرفت

میر مهرداد میرسنجری

ترتیب بود که از سال ۱۳۶۷ به بعد تا خروج آخرین سرباز اتحاد شوروی از خاک افغانستان، پنجشیر هیچ گاه مورد حمله قرار نگرفت. پس از پایان جنگ در تاریخ ۱۴ فوریه ۱۹۸۹ به پیشنهاد احمدشاه مسعود، شوروی عالی فرماندهان ارشد حیادی در شاه سلیم ولایت بدخشان در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۹۰ برپا گردید که تصمیم های مهمی را برای آینده افغانستان در پی داشت.

احمدشاه مسعود پس از پیروزی مجاهدان افغانستانی بر دولت محمد نجیب الله و با استقرار دولت جدید، به مقام وزارت دفاع منصوب شد و پس از روی کار آمدن نخستین رئیس دولت تاجیک تاریخ افغانستان (دولت برهان الدین ربانی) در سمت وزیر دفاع ایفا شد.

احمدشاه مسعود در طول سال های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ که دولت افغانستان هدف تهاجمات گروه های مخالف به ویژه حزب اسلامی حکمتیار قرار گرفت، رهبری نیروهای دولتی را بر عهده داشت. حزب حکمتیار به تحریک برخی دولت های منطقه که با تفرقه اناختن بین گروه های شیعه و سنی به تضعیف دولت افغانستان می پرداختند، حمایت می شد. کوشش های بسیار احمدشاه مسعود، تلاش های پیوسته علنی و نیز پشت پرده ای که از سوی بیگانگان برای شکست دولت تاجیک ربانی انجام می شد، عقیم گذاشت. در سال ۱۳۷۳ پس از آنکه بخش هایی از خاک افغانستان به دست طالبان افتاد، احمدشاه همچنان مقام وزارت دفاع دولت در تبعید ربانی را بر عهده داشت.

رویداد بسیار مهم تاریخی در شرق ایران که چگونگی عملی شدن آن، فرصت جداگانه ای را می طلبد، فاجعه اشغال کابل توسط طالبان و مقاومت های خونبار مجاهدان تحت رهبری احمدشاه مسعود بود که در نهایت در سال ۱۳۷۵ به چیرگی طالبان بر کابل و عقب نشینی نیروهای مسعود انجامید.

پس از تسلط طالبان بر بیشتر مناطق افغانستان (به جز شمال شرقی این کشور) فرمانده مسعود از پایگاه سستی اش در دره پنجشیر به مقاومت خود در برابر اشغال در مناطق شمال شرقی کشور و شمال کابل ادامه داد...

کارشناسان نظامی و متخصصان امور جنگ جهان، او را در شمار نابغه های نظامی و از نوآوران عرصه جنگ های پارتیزانی قرن حاضر به شمار آورده اند.

احمدشاه مسعود پس از پایان تحصیلات متوسطه در دانشگاه پلی تکنیک کابل پذیرفته شد و موفق به اخذ درجه مهندسی گردید. احمدشاه مسعود از خاندانی تاجیک بود و علاوه بر زبان مادری خود که زبان شیرین فارسی بود، بر زبان های قرانسه، اردو، عربی و پشتو نیز تسلط کامل داشت.

او به لسان الغیب حافظ شیرازی علاقه بسیار داشت و بسیاری از اشعار این شاعر پارسی گوی را از بر بود علاوه بر این به اشعار مولانا و فردوسی توسی نیز بسیار علاقه مند بود و بیایی آنها را زمزمه می کرد.

احمدشاه مسعود فردی ورزشکار بود که در ورزش های رزمی، فوتبال، اسب سواری و تیراندازی تبحر داشت.

فعالیت سیاسی احمدشاه در سن ۲۰ سالگی و همزمان با ورود به دانشکده پلی تکنیک کابل آغاز شد او دو سال پس از بنیاد حزب نهضت اسلامی برهان الدین ربانی به آن حزب پیوست و در سال ۱۳۵۳ رهبری نخستین مبارزه اهالی پنجشیر را در برابر حکومت وقت افغانستان بر عهده گرفت. البته ناکامی این قیام سبب تعقیب احمدشاه شد که او ناگزیر برهه یار پاکستان شد.

با وقوع انقلاب کمونیستی ۷ تور ۱۳۵۷ شمسی در افغانستان عصر دیگری در زندگی سیاسی و مبارزاتی احمدشاه مسعود آغاز شد او به جبهه های نورستان و کنار رقت و با همکاری گروه های مختلف مجاهدان علناً در رهبری جهاد شرکت کرد و سپس راهی پنجشیر شد و در آنجا با ایجاد نخستین هسته های منظم پارتیزانی صل جدیدی را در جنگ با روس های اشغالگر گشود.

در سال ۱۳۶۱ شمسی، ارتش شوروی طی دو تهاجم گسترده به دره پنجشیر از نیروهای احمدشاه مسعود شکست سختی خورد که در همان سال بود که شوروی مجبور شد مجاهدان افغانستانی را به عنوان یک طرف سیاسی رسماً بپذیرد.

مسعود از فرصت به دست آمده حداکثر استفاده را برد و در رشتای تثبیت موقعیت مجاهدان و بالا بردن توان رزمی نیروهای جهادی تلاش خستگی ناپذیری را آغاز کرد تا سرانجام در سال ۱۳۶۳ «شورای نظار» را با دعوت و مشارکت فرماندهان ارشد ۹ ولایت افغانستان بنیان نهاد.

از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۷ هشت حمله گسترده ارتش شوروی سابق در دره پنجشیر به ناکامی و شکست کامل انجامید و بدین

نیروهای چریکی تحت امرش او را «امیر مسعود» که کوتاه شده «صاحب الامر مسعود» است، می نامیدند. لقب دیگر او «شیر پنجشیر» بود. او این لقب را در جریان نبرد با ارتش سرخ در دهه تصد خورشیدی و در پی شکست آفندهای گسترده ولی ناکام روس ها برای تصرف دره پنجشیر در شمال افغانستان به دست آورد. احمدشاه چشمانی نافذ چهره ای جذاب و اراده ای رسوخ ناپذیر داشت. رفتارش موقر و بی آرایش بود. او مدیری اندیشمند و صاحب قدرت کلام بود. عشق به فرهنگ ایرانی همواره در رفتار و گفتار او نمایان بود به گونه ای که با اکثر چهره های فرهنگی ملی و گروه های میهن دوست ایرانی رابطه ای صمیمانه داشت. احمدشاه فردی خداپرست و معنوی بود به گونه ای که هیچ گاه نماز شب و ذکر سحرش ترک نگردید و در همه احوال به خدای خویش توکل می کرد.

از ویژگی های ممتاز و منحصر به فرد احمدشاه مسعود که بسیاری از فرماندهان و سیاستمداران مبارز افغانستان فاقد آن بودند این بود که وی حتی در سخت ترین شرایط نیز حاضر به ترک میهن خویش نشد. مسعود سیاستمداری آزادیخواه و اصلاح گرا بود که به آرمانی جز رهایی مردم در بند افغان و دستیابی آنان به آزادی و استقلال نمی اندیشید.

چگونگی ترور

در هجدهم شهریور ماه ۱۳۸۰ (۸ سپتامبر ۲۰۰۱) برخی منابع غیر رسمی خبرهایی را از سو. قصد به جان احمدشاه مسعود و منتشر کردند. در ساعت هائی نخست پس از ترور و حتی پس از چند روز اکثر منابع نزدیک به احمدشاه سعی در عدم اعلام شهادت این رادمرد را داشتند یا توجه به این نکته که به دلیل شرایط جنگی در آن برهه اعلام شهادت وی ضربه روحی شدیدی برای همگنان فداکار و در مقابل عاملی برای تقویت روحیه طالبان محسوب می شد. اعلام این حادثه جانگداز به عقب افتاد تا اینکه پس از حادثه خونبار ۱۱ سپتامبر و منیم شدن گروه القاعده در آن حادثه، زمینه برای علنی کردن این خبر آماده شد.

به هر روی پیشتر اسطوره استقلال و آزادی افغانستان که ۲۲ سال از عمر پربار خود را صرف مبارزه برای میهن نمود در بیست و پنجم شهریور ماه ۱۳۸۰ و در حالی که هزاران تن از همزمان مجاهدش آن را همراهی می کردند، با تشریفات کامل نظامی و در حضور مقام های عالی رتبه دولت، در زادگاهش سرپنجه پنجشیر به خاک سپرده شد.

در باب چگونگی انجام ترور و عوامل پشت پرده نفع برنده از این ترور سخن بسیار است ولی گزارش ها حاکی از آن بود که مسعود از سوی دو مرد عرب که خود را خبرنگاران اژانس خبری «عرب نیوز» معرفی کرده بودند، ترور شد. این دو نفر که گذرنامه های جعلی بلژیکی خود را ارائه داده بودند، پس از یک ماه انتظار و اصرار برای گفت و گو با شیر دره پنجشیر و حتی انجام گفت و گو با چند عضو بلندپایه دیگر جبهه ضد طالبان برای جلب اعتماد، موفق به انجام مصاحبه شده بودند. دو تروریست در ساعت دوازده و سی دقیقه روز یکشنبه ۱۸ شهریور ماه ۱۳۸۰ به همراه بمبی که در

دوربین فیلمبرداری جاسازی کرده بودند در محل مصاحبه یعنی در بخشدار منطقه خواجه بهاءالدین در استان شمالی تخار حاضر شدند و با بهره گیری از یک فرصت مناسب در هنگام مصاحبه، بمب را منفجر نمودند.

بر اساس گفته مهندس غیاثی از سران مجاهدین، دو مرد تبعه مراکش، پیش از آغاز مصاحبه با احمدشاه مسعود وضع روحی نامناسبی داشتند و عصبانیت در رفتارشان مشهود بود، به همین دلیل اطرافیان احمدشاه از نزدیکی آنان به او جلوگیری کردند. این در حالی بود که آنها تلاش داشتند تا حد امکان به مسعود نزدیک شوند تا اینکه در یک فرصت مناسب با عملیات استتاری خود کینه خود را به اثبات رساندند.

در مورد عوامل پشت پرده قتل شیر پنجشیر سخن بسیار گفته شده است ولی قتل غالب بر نقش اصلی بن لادن، سازمان آی.اس.آی. امرویس اطلاعاتی و امنیتی ارتش پاکستان و طالبان تأکید دارد.

پس از شهادت احمدشاه مسعود سران و دولت های مختلف دنیا، با اظهار نظرهای متعدد جایگاه رفیع مسعود را در مبارزه های ملی مردم افغانستان ستودند، موضعگیری دولت انگلیس درست پس از اعلام رسمی خبر درگذشت احمدشاه مسعود، بسیار قابل تأمل محسوب می شود انگلیس «تروم تشکیل دولتی فراگیر و قانونی را در افغانستان ضروری دانست».

فرجام سخن

با توجه به تحولات نوین سیاسی سال های اخیر در نزدیکی مرزهای ایران، نیاز ایرانین به ویژه نسل جوان برای نگاهی نئوزین و پرسشگر به رخدادهایی که گذشته و حوادثی که در آن سامان به وقوع می پیوندد بیشتر احساس می شود. بی تردید توجه به رخدادهای تاریخی و حساسیت سازنده به عواملی که پیوند ناگسستی میان فرهنگ دیروز و امروز و فردای ما را میسر می سازند، امری غیر قابل انکار است که حرکت های نوین سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را برای تمامی سرزمین هایی که هنوز عناصر تمدنی مشترک در آنها ساری و جاری است برای آینده ای بهتر رهنمون خواهد شد.

در این میان همگرایی منطقه ای با مردم و سرزمین هایی که در تاریخ کهن منطقه روزگاری یکپارچه بوده اند امری ضروری است. افغانستان، تاجیکستان، قفقاز، آسیای میانه همه و همه مناطقی هستند که می توانند به عنوان متحدان استراتژیک آینده و بقای فرهنگ مشترک با اتحاد و همکاری های متقابل خود تضمین نمایند.

تجربه اتحاد اروپا، نمونه ای است که بر اساس نزدیکی فرهنگی کشورهای که همگی خود را هند و اروپایی (یعنی آریایی) می دانند، و بر اساس دیدگاه نزدیکی فرهنگی به یکدیگر پیوسته اند برای ما می تواند تجربه خوبی باشد.

لذا گمان داشت هر یک از عناصری که همچون شیر دره پنجشیر احمدشاه مسعود که سعی در این اتحاد و همگرایی دارند و حتی از جان پاک خود هم دریغ نداشته اند، نه امری مهم بلکه وظیفه ای ملی و انکار ناپذیر خواهد بود.

شکار شیر



اواخر سال ۱۳۵۸ با گروهی که شامل ۲۰ نفر چریک بود به طرف پنجشیر روان شد.

شاهدان عینی می گویند در دره پنجشیر او ریش سفیدان محل را گرد خود جمع کرد و راجع به مقاومت مسلحانه با آنها به تفاهم رسید. مسعود در تمام روستاها با مردم گفتگو کرد، مردم پنجشیر برای مبارزات مردم در راه آزادی مردم و میهنش به هر نوع فداکاری حاضر بودند.

در سال ۱۳۵۸ که ارتش شوروی به دره پنجشیر هجوم می آورد و ماشین نظامی ارتش شوروی تا عمق دره پنجشیر پیش می آید مسعود به همراه نیروهای خود به مقابله با آنها می شتابد، این مقاومت ۲۰ روز طول می کشد و پنجشیر و سالنگ از دست متجاوزان آزاد می شود و پس از ۹۰ روز مسعود از ناحیه پا زخمی می شود و نیروهای او دچار شکست می شوند. این شکست مسعود را به تفکر وادار می دارد و او تصمیمی می گیرد با تاکتیک های جدیدی وارد عمل شود. تاکتیک او این بود که قوای مهاجم را به داخل دره پنجشیر کشاند و از طرفین بر آنها حمله ور شود.

او در این دوران به فعالیت های فرهنگی هم می پردازد و دو نشریه با نام های «دای جهاد» و «شورا» در سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۶۰ منتشر می کند.

پیروزی های مسعود باعث محبوبیت او در بین مردم و حسادت و نفرت میان دشمنانش می شود چنانکه چند بار او را ترور می کنند: در سال ۱۳۵۹ یک سرباز وان افغان با استفاده از تاریکی از فاصله ۳ متری به سوی جیب حامل مسعود شلیک کرد ولی مسعود توانست جان سالم به در برد، مسعود به آن جوان تنها این جمله را گفت: «وطندار دستهایت می لرزد، خوب نشان زدن بلد نیستی» و او را بخشید. او همچنین دوبار در سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ که مخفی گاهش توسط ارتش سرخ محاصره شده بود توانست خط محاصره را شکافته و صحنه را ترک کند.

مسعود در ۲۵ سالگی با دختر کاکا تاج الدین ازدواج کرد اما این ازدواج کاملاً مخفی نگه داشته شد و به علت مسائل امنیتی حتی نزدیک ترین کسان تا مدت ها از این ازدواج خبر نداشتند و از ثمره این ازدواج

دو روز پیش از رویداد ۱۱ سپتامبر دو تروریست القاعده در لباس خبرنگار به ملاقات احمدشاه مسعود رفته و با انفجار مواد منفجره همراه خود باعث مرگ خود و «شیر پنجشیر» شدند.

احمد شاه مسعود فرزند دوست محمد در دهم شهریور ۱۳۳۲ شمسی (اول سپتامبر ۱۹۵۳) در دهکده جنگلک بازارک پنجشیر زاده شد. بعد از اتمام دبیرستان نظر به علاقه اش به مهندسی دانشجوی لیستری پلی تکنیک کابل شد. در همین زمان او به جمعیت اسلامی پیوست و با مهندس حبیب الرحمن که یکی از پیشگامان نهضت اسلامی بود آشنا شد. در دوران حکومت محمد داوود مسعود در ۱۳۵۳ با ترک آئینش پلی تکنیک به پاکستان رفت، دو بعد از مدت کوتاهی دوباره فعالیت های سیاسی را در کابل آغاز کرد و موفق شد عده ای از افراد ناراضی دولت را دور خود جمع کند.

مسعود فعالیت های سیاسی اش را ادامه داد تا اینکه در سال ۱۳۵۹ قیام مسلحانه پنجشیر پیش آمد. مسعود ۲۲ ساله با عده ای از یارانش که اعضای جمعیت بودند با تعداد اندکی تلفات در مدت کوتاهی تمام پنجشیر را به کنترل خود در آورد احمدشاه مسعود دوباره به پاکستان بازگشت و تا کودتای ضیاءالحق در پاکستان حضور داشته. مسعود تا کودتای کمونیستی ۱۳۵۷ به داخل افغانستان رفت و آمد داشت، از فعالیت های او در کابل تنها دوستانش حضور داشتند، به گفته یکی از نزدیکانش او بیشتر در شهرستان های شرقی افغانستان به سر می برد تا از نظر پلیس مخفی افغان (خاد) در امان باشد.

در سال ۱۳۵۸ که جولی کم تجربه بود به جنگ های پارتیزانی پرداخت و به همراه یک گروه چریکی ۶۰ نفری مبارزه مسلحانه بر ضد رژیم نور محمد تره کی آغاز و توانست تا پاییز همان سال دره پنجشیر را از کمونیست ها پاکسازی کند و تا به تپه های جبل السراج پیشروی کند که در آنجا به علت کمبود سلاح و نیز زخمی شدنش متوقف می شود و مجبور به عقب نشینی می شود.

بعد از تجاوز نیروهای شوروی کمونیست به افغانستان، مسعود به منطقه نورستان، که از نخستین مراکز قیام علیه شوروی ها بود، رفت. او می خواست از عقیده مردم در باره مقاومت جویا شود و بعد از اینکه او به تصمیم مردم برای مقاومت در برابر اشغالگران یقین حاصل کرد در

مسمود چهار فرزند دختر و یک فرزند پسر به نام احمد می باشد.

در بهار سال ۱۳۶۱ ارتش سرخ شوروی پنجمین حمله خود را به پنجشیر آغاز کرد، ابتدا ۲۰۰ فروند هلی کوپتر و ۶۰ فروند جنگنده بمب افکن دره را بمباران کرده، سپس حدود ۱۵ هزار نفر نیرو به همراه ۱۵۰۰ غراده تانک و توپ هجوم آوردند. ضمن اینکه طی ۶۰۰ سورتی پرواز (به هر پرواز عملیاتی یک سورتی پرواز گفته می شود) هلی کوپترهای لیرو بر عده زیادی کماتندو در دره پنجشیر پیاده شدند با این همه مجبور شدند با دادن ۱۲۰۰ کشته، ۳ فروند جت جنگی و ۱۱ فروند هلی کوپتر عقب نشینی بکنند.

در زمستان ۱۳۶۲ دولت کمونیستی افغانستان مسمود را غیاباً به اعدام محکوم کرد، مسمود که می دانست این امر نشان آمادگی ارتش سرخ برای یک تهاجم گسترده است خود را آماده جنگ نمود. احمدشاه خود می گوید: یکی از سنگین ترین حملات دشمن در سال ۱۳۶۲ اتفاق افتاد، سه لشکر از نیروهای ارتش سرخ شامل ۴۰ هزار نفر ارتش شوروی و ۵ هزار نفر سرباز کمونیست افغان وارد دره پنجشیر شدند و در هر حمله ۲۰ تا ۳۰ فروند جنگنده منطقه را بمب باران می کردند، در ابتدا ما پنجشیر و تمام دره های اطراف آن را تخلیه کردیم و در منطقه هزاران مین ضد نفر و ضد تانک کار گذاشتیم. نیمی از آن که در آن زمان رییس سازمان امنیت افغانستان (نخاد) بود نامه ای به من فرستاد که این بار حمله بسیار سنگین خواهد بود و بنابر این حالا که وقت داری تصمیم خودت را برای تسلیم شدن بگیر، من هم در جواب نوشتم که ما برای این کار ساخته شده ایم و هیچ نوع ترس و تشویش نداریم شما حمله خود را شروع کنید.

یک ژنرال شوروی هم نامه ای به من فرستاد با این عنوان که: ما در گذشته با تو جنگ نکرده بودیم ولی این بار جنگ واقعی را مشاهده می کنی، من به او پاسخ دادم که ما علاقه مند هستیم نیروهای شما را بهیم چون تا کنون در اردوی شما چیزی ندیده ایم.

در این جنگ بیشتر سربازها کشته می شود و آن ژنرال اسیر می شود. مسمود او را آزاد کرده و به او می گوید: این خبر را به شوروی ببر! و می گوید همان ژنرال در آن زمان وزیر دفاع شوروی شده بود عکس مسمود را بالای میز کارش گذاشته بود و هر صبح که سر کارش می آمد اول به عکس مسمود سلام می داد و بعد در سر میز کارش می نشست.

در سال ۱۳۷۵ که شهر کابل تحت بمباران شدید طالبان القاعده و پاکستان قرار گرفته مسمود به نیروهای تحت امرش فرمان داد که کابل را ترک کنند، او این کار را به خاطر حفظ جان اهالی کابل نمود زیرا اگر نیروهای او در کابل مقاومت می کردند جنگ شهری و کوچه به کوچه در می گرفت که باعث مرگ هزاران نفر از مردم غیر نظامی می شد.

بعد از تسلط طالبان در بیشتر مناطق افغانستان مسمود در کنار مردمش ایستاد، ۵ سال مقاومت او علیه طالبان یک مقاومت درخشان در تاریخ افغانستان بود. نوع نظامی مسمود در فرماندهی نیروهایش و شیوه فرماندهی او در مقابل نیروهای متجاوز باعث شد که با او لقب «عقاب هندوکش» دادند.

مسمود از زبان دیگران

لیاخدک از افسران شوروی در کتاب طوفان در افغانستان می نویسد: با احمدشاه طی سراسر دوران حضور سپاهیان شوروی درگیر نبودیم، مسمود برجسته ترین و نیرومندترین فرماندهان مخالف مسلح بود که در رسانه های غربی او را «شیر پنجشیر» می نامیدند.

سیاتیل پونگر، خبرنگار مجله آلمانی GEO که سه هفته را با نیروهای مجاهدین افغانی گذرانده است در باره احمدشاه چنین می گوید: وقتی به مبارزان رسیدیم که در اطراف رودخانه جمع شده بودند، بعضی کاپشن های زمستانی به تن داشتند و بعضی شال پشمی بر دوش انداخته بودند، بعضی شلوارهای کهنه ارتش شوروی را به تن داشتند و بعضی از آنها هم پا برهنه بودند، احمدشاه مردی ۱۷ ساله، لاغر و تکیده، شلوار خاکی رنگ و چکمه های ارتشی به پا داشت و کت سبز رنگ نظامی به تن کرده بود، چهره اش شبیه یک شیر خمیده بود، چهره ای سرد و نفوذ ناپذیر، چهار شیار عمیق بر پیشانی چین انداخته بود و وقتی با کسی صحبت می کرد نگاهش چنان خیره و نافذ بود که گوییده ناخود آگاه زبانش بند می آمد، برای او فقط یک چیز مهم است و آن زنده ماندن جنبش مقاومت افغان است او بر آن است که جنبش مقاومت لزومی ندارد که در جنگ پیروز شود، مسمود آخرین امید برقراری حکومتی مردمی در افغانستان است و کسی است که بیش از نیمی از عمرش در جنگ گذشته است.

اولیور رواد در کتاب افغانستان اسلامی و نوگرایی سیاسی م نویسد که شکست هفت گانه رژیم شوروی در حمله به پنجشیر از احمدشاه مسمود رهبری افسانه ای ساخته است، اعتبار شخصی او همراه با کاریزی و سازماندهی نظامی اش بسیاری از فرماندهان محلی را متقاعد ساخته است، که برای ترک آموزش واقعی به سوی او بشتابند.

غلام عزام، نویسنده غرب می گوید مسمود پدیده ای تکرار ناپذیر است که بهتر از ناپلئون در برابر روس ها مقاومت کرده است. برنارد هانری لوی فیلسوف فرانسوی در باره مسمود چنین نظر می دهد: من دیدم مسمود به آنچه راجع به مبارزاتش می گفت جداً به آن معتقد بوده است و به نظر می او یگانه شخصیت افغانی در این راستا است.

«تحلیل گرا» نشریه معتبر وال استریت ژورنال در این باره می نویسد: احمدشاه مسمود فاتح جنگ سرد است.

زمانی که مسمود سخن از تروریسم، القاعده و بنیادین به زبان می آورد در غرب کمتر کسی تصویر روشنی از آن داشت، در اثر کوشش نمایندگان پارلمان اروپا پس از دیدار با مسمود، حقایق برایشان روشن شد مسمود در آوریل ۲۰۰۱ از طرف پارلمان اروپا به پاریس دعوت شد با توجه جهانیان را به مبارزات مردم افغانستان در برابر تجاوزگران معطوف کند، مسمود خطاب به جهانیان می گفت که مردم افغانستان را در مقابل تروریسم تنها رها نکنید زیرا اگر افغانستان این جنگ را در مقابل تروریسم بیازد جهان نیز برنده نخواهد شد، چندی بعد درستی و دقت ارزیابی مسمود بر همگان معلوم گردید.

منابع:

- ۱- حمزه شیری دیپلماتیک، نیمه اول بهمن ۱۳۸۲.
- ۲- حر سوگ شهید احمدشاه مسمود، تهران ۱۳۸۰.
- ۳- افغانستان دیروز، امروز، فردا، رشید قاسملو، تهران ۱۳۸۰.

ترور احمد شاه مسعود، قهرمان ملی افغانستان چگونه اتفاق افتاد؟

گزارشگر: فهیم دشتی



یک گزارش اختصاصی تحقیقی
در مورد چگونگی حمله انتحاری
بر جان احمدشاه مسعود

خلیلی می گوید: «تا دیرگاه بیدار ماندیم و روی مسایل مختلفی صحبت کردیم. باری هم دیوان حافظ را باز کردیم و یکی دو غزل خواندیم. آمر صاحب گفتند یک فال بین دیوان را به نیت فال باز کردم این غزل بود:

نهال دوستی بنشان که کام دل به بار آرد
درخت دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد
شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما
پسی گردش کند گردون پسی لیل و نهار آرد
بعد از ساقنامه هم خواندم:
فرب جهان قصه روشن است
بین تا چه زاید شب آشن است

جمشید می گوید: ساعت از سه و نیم شب گذشته بود که بسم الله خان (فرمانده عمومی جبهات شمالی و فعلاً لوی در ستیز وزارت دفاع) تلیفون کرد و گفت وضعیت در جبهه شمالی خراب است و طالبان پشروی کرده اند. رفتیم به اتاق آمر صاحب از عالم (یک تن از افراد گروه خاص محافظان آمر صاحب موسوم به کماندو) پرسیدم آمر صاحب خواب است یا بیدار، گفت: ۱۰ یا ۱۵ دقیقه می شود که خواب کرده است.

جمشید مجبور می شود به خاطر وضعیت خراب جبهات جنگ آمر صاحب را از خواب بیدار نماید. وی می گوید: «رفت وضو گرفت، بعد دو رکعت نماز خواند و پس از آن یا بسم الله خان گپ زد. هنوز نیم ساعت نگذشته بود که ملا اذان صبح را گفت.

به گفته جمشید، پس از نماز صبح، اخباری که از جبهات می رسید، خبر از شکست طالبان و عقب نشینی آنان در جبهات شمال کابل (شمالی) داشت.

آخرین باری که قبل از انفجار به سوی آمر صاحب (احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان) نگاه کردم، پیاله چای را روی میزی که در کنار پیش بود می گذاشت. همان لباس زیبای خاکمی رنگ را بر تن داشت که مثل همیشه پاک و مرتب بود.

کلای پگولش را درست یادم نیست؛ ولی فکر می کنم بر بازوی چوکی گذاشته بود. موهایش که معلوم بود به تازه گی اصلاح شده است، بیشتر از همیشه به نظرم سیب تر آمد، یعنی رشته های سیب آن خیلی بیشتر از تارهای سیاه آن شده بود. این همه شاید ۲۰ یا ۳۰ ثانیه قبل از انفجاری که آمر صاحب در آن به شهادت رسید، اتفاق افتاد.

به گفته جمشید (سکوتر آمر صاحب) شب قبل از هژدهم سنبله ۱۳۸۰ آمر صاحب بعد از صرف غذا جلسه ای با فرماندهان ماورای کوکچه داشت. وی می گوید: آنان نتوانست بودند وظایف خویش را در حمله یک روز قبل که بر مواقع طالبان صورت گرفت، به درستی انجام دهند.

جمشید می افزاید: حملات نتایج پیشینی شده را نداده بود و آمر صاحب از این جهت خشمگین بود و بعد حرف هایی به صورت نصیحت و وصیت هم به آنان گفت.

مسعود خلیلی (سفیر افغانستان در دهلی جدید) می گوید: پس از جلسه فرماندهان و غذای شب با آمر صاحب یکجا نشستیم. کسان دیگری چون فرماندهان گدا، جمشید و دو سه نفر دیگر که به یادم نیست کی ها بودند، هم حضور داشتند.

به گفته مسعود خلیلی باری آمر صاحب قرآن شریف را می گیرد و آیاتی را در آن داستان حضرت موسی و خواجه خضر ذکر شده، می خواند و بعد ترجمه و تفسیر آنرا.

وی می گوید: بعد از سر زدن آفتاب آمر صاحب دوباره خوابید.

جمشید می افزاید: «چای صبح را حوالی هشت و نیم صبح خوردیم.»

حوالی ساعت ۹ بود که کسی برایم گفت، غربیها به خاطر مصاحبه با آمر صاحب به باغ (مرکز فرماندهی آمر صاحب در ولسوالی خواجه بهالدین) رفتند من هم که آن زمان با دفتر تولید فلم های مستند آریانا فلم کار می کردم دنبال آنان به راه افتادم تا جریان مصاحبه را قلمبرداری کنم.

وقتی به نزدیک دروازه باغ رسیدم دیدم عربها سوار بر یک موتر جیب بر می گردند. از عاصم (مشتول نمایندگی وزارت خارجه در خواجه بهالدین) که با آنها همراه بود پرسیدم: چه شد؟ مصاحبه را تمام کردید؟ گفت: نه! آمر صاحب گفت که نزدیک های چاشت به دفتر امنیت می آید و مصاحبه را همانجا انجام می دهد.

یک جا با هم برگشتیم به نمایندگی وزارت خارجه. ۹ روز را با عرب ها در نمایندگی وزارت خارجه گذرانده بودیم. عربی که اسش را کریم نوزانی می گفت خود را از اعضای یک سازمان تحقیقات اسلامی معرفی کرد و محمد قاسم می گفت که قلمبردار شبکه ANI است.

به گفته محمد عالم نزدیک های ساعت ۱۲ ظهر آمر صاحب از باغ حرکت می کند.

نجیب الله (دربور آمر صاحب) می گوید: «من در این فکر بودم که چون آمر صاحب با قوماندانان در دشت قلعه وعده داشت، به آنجا می رویم؛ ولی آمر صاحب گفت به طرف دفتر وزارت خارجه دور بخور.»

عالم می گوید: «وقتی آمر صاحب داخل اتاق شد مسعود خلیلی هم آنجا بود.»

فکر می کنم ساعت دوازده بود که صدای عاصم را شنیدم که مرا صدا می زد و می گفت: «آمر صاحب آمده. ما می رویم اگر می آیی یا.»

چهار نفری (من، عاصم و دو عرب) از دفتر وزارت خارجه به دفتر امنیت (جایی که آمر صاحب بود) رفتیم.

وقتی به اتاق داخل شدیم. چهار نفر دیگر آنجا بودند: آمر صاحب، مسعود خلیلی، نجیر عارف (رئیس امنیت وقت) و جمشید.

بعد از یک احوالپرسی کوتاه همه به چوکی ها نشستند. من شروع کردم به قلمبرداری و جمشید هم در قسمت بالایی اتاق در عقب چوکی آمر صاحب با تیلیفون ستلایت (ماهواره یی) مشغول بود.

مسعود خلیلی می گوید: «آمر صاحب با لطف زیاد به عرب ها گفت: «از اینکه دو هفته منتظر شدید ببخشید» و بعد از آنها پرسید که در ساحات طالبان چه خبرها بوده است. و بالاخره گفت که قبل از آغاز مصاحبه سوالات تاترا یکبار بخوانید.»

یکی از عرب ها (که خود را کریم نوزانی می نامید و بعدها معلوم شد که نامش عبدالستار دهمان است) و در کنار چپ آمر صاحب نشسته بود آغاز به خواندن سئوالاتی که در کاغذی نوشته بود، کرد. فکر می کنم ۱۴-۱۵ سوال داشت. مسعود خلیلی سئوالات را به آمر صاحب ترجمه می کرد.

به گفته مسعود خلیلی سئوالات بیشتر در مورد اسماء بن لادن بود. وی می گوید: عرب سئوالاتی مثل اینکه:

چرا شما می گوید که اسماء بنیادگرا است؟

— قری متدل و بنیادگرا چیست؟

شما چرا گفته اید که اسماء تروریست است؟

و اگر شما به کابل بیایید در برابر اسماء چی خواهید کرد، داشت.

فکر می کنم کمتر از دو دقیقه از داخل شدن ما به اتاق گشته بود که نجیر عارف، از اتاق بیرون شد.

در جریان خواندن و ترجمه سئوالات آمر صاحب رو به من کرده گفت: «کمزه ات را خاموش کن و بگو چای بیاورند.»

در این میان عرب دومی که خود را محمد قاسم معرفی می کرد و نام اصلی اش لطفی القریبی بود مشغول آماده ساختن کمزه قلمبرداری اش بود. سه پایه کمزه را جا به جا کرد. کمزه خود را روی آن نصب نمود و مایکروفون را بر سر میزی که پیش روی آمر صاحب قرار داشت، گذاشت.

من وقتی احساس کردم مصاحبه در شرف آغاز شدن است، رفتم و به چوکی ای که در پشت سر قلمبردار عرب (القریبی) بود نشستم. به نظرم آن بهترین زاویه برای قلمبرداری آمد.

یکبار القریبی آمد و در «پهلوی چوکی ای که من نشسته بودم مشغول جستجوی یکی از بکسهای شان شد، من که مشغول آماده ساختن کمزه ام بودم زیاد متوجه نشدم، چی می کرد. وقتی کمزه ام را روشن کردم دیدم، نوری که از کلکین عقب چوکی آمر صاحب می آمد مانع قلمبرداری می شود؛ یعنی تصویر آمر صاحب تاریک می آمد. خواستم به نحوی تصویر را روشن تر بسازم. کمزه های قلمبرداری نوع دیجیتال، دکمه ای دارند که با فشار دادن آن نور مقابل در تصویر از بین می رود. دنبال پیدا کردن این دکمه بودم. شاید ۱۵ یا ۲۰ ثانیه مشغول بودم که صدای انفجاری را شنیدم و هر چند چشماتم به صورت طبیعی بسته شده نور زرد رنگی را احساس کردم. صدایی را که من شنیدم مثل آواز ترکیدن یک توپ فوتبال بود، در حالیکه به گفته

وی می گوید: بعد از سر زدن آفتاب آمر صاحب دوباره خوابید.

جمشید می افزاید: «چای صبح را حوالی هشت و نیم صبح خوردیم.»

حوالی ساعت ۹ بود که کسی برایم گفت، غربیها به خاطر مصاحبه با آمر صاحب به باغ (مرکز فرماندهی آمر صاحب در ولسوالی خواجه بهالدین) رفتند من هم که آن زمان با دفتر تولید فلم های مستند آریانا فلم کار می کردم دنبال آنان به راه افتادم تا جریان مصاحبه را قلمبرداری کنم.

وقتی به نزدیک دروازه باغ رسیدم دیدم عربها سوار بر یک موتر جیب بر می گردند از عاصم (مشتول نمایندگی وزارت خارجه در خواجه بهالدین) که با آنها همراه بود پرسیدم: چه شد؟ مصاحبه را تمام کردید؟ گفت: نه! آمر صاحب گفت که نزدیک های چاشت به دفتر امنیت می آید و مصاحبه را همانجا انجام می دهد.

یک جا با هم برگشتیم به نمایندگی وزارت خارجه. ۹ روز را با عرب ها در نمایندگی وزارت خارجه گذرانده بودیم. عربی که اسش را کریم نوزانی می گفت خود را از اعضای یک سازمان تحقیقات اسلامی معرفی کرد و محمد قاسم می گفت که قلمبردار شبکه ANI است.

به گفته محمد عالم نزدیک های ساعت ۱۲ ظهر آمر صاحب از باغ حرکت می کند.

نجیب الله (دربور آمر صاحب) می گوید: «من در این فکر بودم که چون آمر صاحب با قوماندانان در دشت قلعه وعده داشت، به آنجا می رویم؛ ولی آمر صاحب گفت به طرف دفتر وزارت خارجه دور بخور.»

عالم می گوید: «وقتی آمر صاحب داخل اتاق شد مسعود خلیلی هم آنجا بود.»

فکر می کنم ساعت دوازده بود که صدای عاصم را شنیدم که مرا صدا می زد و می گفت: «آمر صاحب آمده. ما می رویم اگر می آیی یا.»

چهار نفری (من، عاصم و دو عرب) از دفتر وزارت خارجه به دفتر امنیت (جایی که آمر صاحب بود) رفتیم.

وقتی به اتاق داخل شدیم. چهار نفر دیگر آنجا بودند: آمر صاحب، مسعود خلیلی، نجیر عارف (رئیس امنیت وقت) و جمشید.

بعد از یک احوالپرسی کوتاه همه به چوکی ها نشستند. من شروع کردم به قلمبرداری و جمشید هم در قسمت بالایی اتاق در عقب چوکی آمر صاحب با تیلیفون ستلایت (ماهواره یی) مشغول بود.

مسعود خلیلی می گوید: «آمر صاحب با لطف زیاد به عرب ها گفت: «از اینکه دو هفته منتظر شدید ببخشید» و بعد از آنها پرسید که در ساحات طالبان چه خبرها بوده است. و بالاخره گفت که قبل از آغاز مصاحبه سوالات تاترا یکبار بخوانید.»

یکی از عرب ها (که خود را کریم نوزانی می نامید و بعدها معلوم شد که نامش عبدالستار دهمان است) و در کنار چپ آمر صاحب نشسته بود آغاز به خواندن سئوالاتی که در کاغذی نوشته بود، کرد. فکر می کنم ۱۴-۱۵ سوال داشت. مسعود خلیلی سئوالات را به آمر صاحب ترجمه می کرد.

به گفته مسعود خلیلی سئوالات بیشتر در مورد اسماء بن لادن بود. وی می گوید: عرب سئوالاتی مثل اینکه:

چرا شما می گوید که اسماء بنیادگرا است؟

— قری متدل و بنیادگرا چیست؟

شما چرا گفته اید که اسماء تروریست است؟

و اگر شما به کابل بیایید در برابر اسماء چی خواهید کرد، داشت.

فکر می کنم کمتر از دو دقیقه از داخل شدن ما به اتاق گشته بود که نجیر عارف، از اتاق بیرون شد.

در جریان خواندن و ترجمه سئوالات آمر صاحب رو به من کرده گفت: «کمزه ات را خاموش کن و بگو چای بیاورند.»

در این میان عرب دومی که خود را محمد قاسم معرفی می کرد و نام اصلی اش لطفی القریبی بود مشغول آماده ساختن کمزه قلمبرداری اش بود. سه پایه کمزه را جا به جا کرد. کمزه خود را روی آن نصب نمود و مایکروفون را بر سر میزی که پیش روی آمر صاحب قرار داشت، گذاشت.

من وقتی احساس کردم مصاحبه در شرف آغاز شدن است، رفتم و به چوکی ای که در پشت سر قلمبردار عرب (القریبی) بود نشستم. به نظرم آن بهترین زاویه برای قلمبرداری آمد.

یکبار القریبی آمد و در «پهلوی چوکی ای که من نشسته بودم مشغول جستجوی یکی از بکسهای شان شد، من که مشغول آماده ساختن کمزه ام بودم زیاد متوجه نشدم، چی می کرد. وقتی کمزه ام را روشن کردم دیدم، نوری که از کلکین عقب چوکی آمر صاحب می آمد مانع قلمبرداری می شود؛ یعنی تصویر آمر صاحب تاریک می آمد. خواستم به نحوی تصویر را روشن تر بسازم. کمزه های قلمبرداری نوع دیجیتال، دکمه ای دارند که با فشار دادن آن نور مقابل در تصویر از بین می رود. دنبال پیدا کردن این دکمه بودم. شاید ۱۵ یا ۲۰ ثانیه مشغول بودم که صدای انفجاری را شنیدم و هر چند چشماتم به صورت طبیعی بسته شده نور زرد رنگی را احساس کردم. صدایی را که من شنیدم مثل آواز ترکیدن یک توپ فوتبال بود، در حالیکه به گفته

داوود نعیمی می گوید: «وقتی مسعود خلیلی را داخل شفاخانه بردند، و دود (آتش نظامی افغانستان در تاجیکستان) صالح محمد ریگستانی (آتش نظامی افغانستان در مسکو) و امرالله صالح (معاون رئیس امنیت ملی) آمدند.»

جمشید می گوید: فکر می کنم انجنیر عارف به دیگران خبر داده بود.»

به گفته حاجی رستم چند ساعت بعد قوماندان گدا و مارشال فهیم هم آمدند.

وی می گوید: «قوماندان گدا و فهیم خان گفتند بهتر است جریان را چند روز پوشیده نگهداریم تا روحیه مقاومت حفظ شود.»

به گفته حاجی عمر، بعداً آمر صاحب را انتقال دادند به یک شفاخانه دیگر.

و اما در خواجه بهالالدین چ می گذشت؟

ناصر بخشی (کارمند نماینده گی وزارت خارجه) می گوید: بر سر صفا دفتر وزارت خارجه ایستاده بودم که صدای انفجار را شنیدم، به عجله رفتم به آنجا دیدم موتور آمر صاحب به سرعت حرکت کرد.»

وی می افزاید: هنوز آنجا جمع بودیم که دیدم یک عرب (ستار دهقان) در گوشه ای از حویلی می دود.

انجنیر صاحب نظر مرادی (از هیأت تحریر جریده همبستگی که در دوشنبه تاجیکستان چاپ می شد) می گوید: «عرب از لحاظ فیزیکی کاملاً سالم بود؛ ولی کمی حواسش پرت بود، گرفتیمش و بردیمش به یکی از اتاق های نمایندگی وزارت خارجه.»

انجنیر مرادی می افزاید: «وقتی او (دهقان) داخل اتاق بود یک مرد جوان دو سه بار آمد و گفت که می خواهد او را به شفاخانه ببرد؛ اما ما نگذاشتیمش.»

به گفته ناصر بخشی دهقان توانسته بود از کلکینچه اتاق قرار نماید. وی می گوید: «عرب در میان قبرستان عقب نمایندگی وزارت خارجه می دود.»

ناصر می افزاید: «در کنار نهر آبی که در آن نزدیکی بود، یکی از محافظین گیرش کرد، درگیری بین آنها شروع شد. آوازه چند مرمی آمد و دیدیم که کریم به زمین افتاد.»

هر چند پس از یک هفته همه می دانستند که آمر صاحب در گذشته است، من فقط ۱۲ روز بعد فهمیدم که آمر صاحب دیگر زنده و در میان ما نیست و حالا پس از سه سال هنوز کمبود یک چنان رهبری را برای کشور و مردم افغانستان با همان شدت قلبی احساس می کنم.

داوود نعیمی (معاون آریانا قلم) و کسان دیگری که در دور و پیش ساختمان بودند، آواز انفجار آنقدر مهیب بوده که آنان فکر کرده بودند، شاید طیاره بم انداخته باشد.

مسعود خلیلی می گوید: آتش غلیظ آبی رنگی را دیدم که به طرف ما آمد. فکر کردم شاید از راه کلکین راکتی به سوی ما آتش کردند.»

من فکر کردم، از آنجا که با کمره ام مشغول بودم شاید در اثر شارژی برق کمره ام منفجر شده و از بیم آنکه نکنند در مقابل آمر صاحب آنهم در جریان مصاحبه، از شدت درد و سوخته گی فریاد بکشم، به سوی دروازه اتاق دویدم و از دهلیز گذشته به حویلی برآمدم.

در حویلی جمشید را دیدم که از رو به رو می آمد. یادم نیست جمشید چه زمانی از اتاق خارج شده بود. گفتم: «جمشید مرا به یک شفاخانه برسان که سوختم» جمشید پرسید: «آمر صاحب چطور است؟»

آنگاه وقتی برگشتم به سوی ساختمان دیدم دروازه ها و کلکین ها همه شکسته اند و خاک و دود بسیاری بلند است. حاجی عمر و نجیب الله را دیدم که آمر صاحب را بیرون به نزدیک موتورش آوردند. حاجی عمر (از افراد کماندو) می گوید: «من از دستان و نجیب الله از پاهای آمر صاحب گرفتیم و از اتاق بیرونش کردیم.»

آمر صاحب سرنا پا غرق خون بود. وقتی می گویم سر تا پا ماله نمی کنم. کلایش را بر پیشانی و رویش گذاشته بودند و بالاخره به چوکی عقبی موتور گذاشتندش.

حاجی عمر می گوید: «سرش روی زانوی من بود و پاهایش در بغل عالم. انجنیر عارف هم در چوکی پیش روی موتور نشسته بود.»

من در خالیگاه عقب موتور بودم؛ ولی درست نمی دانستم به کدام سو روان هستیم.

موتور نزدیک یک بال هلیکوپتر رسید. آمر صاحب و بعد مسعود خلیلی را به هلیکوپتر انتقال دادند. هلیکوپتر پرواز کرد، کسان دیگری هم با ما همراه بودند: جمشید، داوود نعیمی، حاجی رستم (قوماندان قطعه کماندو) و اسلم (خانه سامان آمر صاحب). هلیکوپتر در نزدیکی یک شفاخانه در ساحه مرزی فرخار تاجیکستان به زمین نشست. داکتران آمر صاحب را انتقال دادند و بی آخرن باری بود که او را دیدم.

به گفته حاجی عمر، درست پس از رسیدن به اتاق عملیات «اکتران در پی تطبیق میروم شدند. حاجی عمر می گوید: «هریجه های دست راستش قطع شده بود و یک چرخه کوچک هم به زیر چشم راستش خورده بود.»

هفته روز با احمد شاه مسعود

محمد علی جمعی

(هفته نامه «تجارت»، شهر دوشنبه، ۱۵ آوریل سال ۲۰۰۲)
(برگردان از خط سرلیک به خط فارسی از میروا شکورزاده)



ریحان آمد. این بار نوروز آمد که بر مرقه احمدشاه مسعود گل بگذارد. در این فصل چمن فصل شکوفتن یاد از احمدشاه مسعود کردم. من در این نوشته چیزی از خود علاوه نکردم، تنها خاطراتی را خیلی فشرده روی کاغذ آوردم. خاطراتی که هفته روز با احمدشاه مسعود بودم و این نوشته های خویش را دسته گل احترام می دادم به پای مزار آن مرد بزرگ.

سال ۱۹۹۲ اواخر فصل دی، با تنهایی خود در کوچه های تخار سرگردانم. همدلی می خواستم که باو غریب، با حریت و تنهایی را از دوشم بگیرد، مرا نه یک قلقلش، نه یک شاعر، نه یک غریب بداند و غریبتر تصلی بدهد. همدلی می خواستم که مرا مثال یک انسان سرشار از محبت، مهربانی و عاطفه بپذیرد. در همین حال و هوا روزهای غربتم را خودم به ناکجاها بدرقه می کردم. شیء والی شهر تخار چندی از تاجیکان را به میهمانی خویش دعوت بنمود. بنده نیز در آن جمع حضور داشتم سخن از شش طرف بود، سیاست، شریعت، طریقت، غربت ها و حریت ها، ولی از شعر نبود. در حاشیه صحبت این بیت را از مولوی بزرگ خواندم:

بشنو از من چون حکایت می کند،

از جدایی ها شکایت می کند.

والی تخار در پاسخ این بیت را فرمود:

به فغان نه لب کشویم که فغان اثر ندارد،

غم دل ن گفته بهتر، همه کس جگر ندارد.

راستی، دیگران را نمی دانم. ولی اشارت او را از روی قراعت دریافتیم یعنی می خواست بگوید که ما در این همه بیکار به فغان لب باز نداریم. بر او نگاهی کردم و اندوه دل را با سایه لبخند ملایم پوشیدم و صحبت دیگر تا دل شب از شعر بود و از هنر دم صبح به والی گفتم که می خواهم احمدشاه مسعود را ببینم و در صحبتش بشنیم. والی نامه ای نوشت که در چرخبال حق نشست را دارم...

چرخ بال به هوا برخاست، برای پرواز به سمت کابل، بعد از

از شما چه پنهان

برای بزرگ مردی

چون احمدشاه مسعود

مطلب نوشتن کار آسان

نیست چه گونه می توان از

مردی به آسانی نوشت که

زندگی اش حال و هوای عشق

را دارد. چه گونه می توان از

مردی صفت کرد که با خون

شهادت چراغ لاله ها را در ظلمت

جهالت ها برای ما روشن کرد و

رفت. چه گونه می توان نوشت از مردی که برای همیشه از بزرگان

شهود است و از رسولان شگفتن. چه گونه می توان از مردی نوشت

که به معراج عشق رفت و آن راز را با خود برد. انجاست که با دل

پر می گوئیم بر حق در ستایش چنین رادمردی نوشتن نه کاری است

آسان. و اما برای من بی محابا مشکل بود روز مرگ این مرد بزرگ

و آزاده موج اندوه و ناله بود که در آسان افغانستان پیچید...

و همدردی و تعضبت ها در جریده ها با این همه خواستی

نداشتم مرگ او را باور کنم. مثل یک خبر که بعد تعریف می شود

انتظار می کشیدم که خبر مرگ آن عزیز رد می شود. ولی بیدار

انتظاری برگ سبز به بار نیست.

قضا بود و قدر... کم کم به خبر مرگ او عادت کردم اما تا این

فرصت ها نمی توانستم قلم به دست بگیرم و در حق او چیزی

بنویسم.

با فرا رسیدن نوروز جای احمدشاه مسعود دیگر خالی بود.

نوروز آمده بود که در قدم او گل بکارد و گل بکارد نوروز

آمده بود که در قدم اول گل بیارد و گل بیارد مثل سالهای قبل که

می آمد و چنین بود. امسال هم نوروز سبز سبز با دامن پر از لاله و

حوصله گوش می داد. حرفم را نمی شکست. عجب آن بود که از تیرد، از پیکار حرفی نبود. حدود ساعت های دوازده شب برای نماز بلند شدیم. امامی نماز شب را احمدشاه مسعود بر دوش داشت. من در صف اول نماز به جا آوردم. دلم از شادی و قرح سرشار بود که با مرد بزرگ تاریخ سیسالار قرن احمدشاه مسعود نماز می گذارم. بعد از ختم نماز آماده بر آن بودم که احمدشاه مسعود به استراحت خواهند رفت. صحبت باقی است برای فردا، اما این طور نشد. احمدشاه مسعود با همان بالیدگی و شادابی ما را دعوت نمود که بنشینیم. همه دور هم نشستیم. دکتر عبدالله از طرف راست و من از طرف چپ در کنار احمدشاه مسعود صحبت باز هم از شهر بود و از شاعری، در ذهن این اندیشه را داشتم که این مرد چه دل سخن آشنایی دارد یا آنکه سالها در پیکار است احساس شعر، ظرافت شعر، لطف شعر، جوهر سخن دانی های وجود او زنده است. برای من عجب تر از هر چیز دیگر آن بود که احمدشاه مسعود در یک وقت می توانست چند عمل را انجام بدهد. احمدشاه مسعود همزمان هم گوش می کرد، سوال می داد، فرمایش می داد، عملیات جنگ را از طریق مخابره کنترل می کرد، بر سوال قبلی پاسخ می داد و هم منطقی صحبت را با حضار نگاه می داشت. در دل شب هم حاجت مندان حضور او می آمدند، تا حاجت خویش برآورده بازند. کسی را تدبیر که از حضور او گرفته و ملول بیرون برود. آنگونه که گفتیم با آن همه گرفتاری ها از صحبت شعر دست بر نمی داشت. دکتر عبدالله از دیوان خلیل الله خلیلی یک غزل بخواند. احمدشاه با دقت تمام غزل را شنید و از خلیل الله خلیلی چون شاعر بزرگ صفت کرد. همچنین در آن شب از بیدل صحبت شد. هیچ انتظار نداشتیم، احمدشاه به بیدل تا این حد علاقه دارد. هر بیت که از بیدل می خواند به حال و هوای آن شب رابطه ای داشت. این بیت ها از همان شب است که در خاطرم مانده

اتفاق است آنکه هر بشوار را آسان نمود،
ورنه از تدبیر یک ناخن کره نتوان گشود.

سرنوشت خویش تا خواندم، عرق ها کرد گل
این خط موحون یکسر نکته شک داشته است

چشم بند عرصه یکتایی یم دیوانه کرد
هر چه می بینم غبار لشکر است و شاه نیست
در عدم کرد حسرت های دل پر می زند
من رهی دارم که گر منزل شوم، کوئام نیست

نور جان در ظلمت آباد وطن گم کرده ام

ساعتی چند چرخ بال در میدان هوایی بگرام فرود آمد. از بگرام طریق یک خودگرد به شهر کابل رسیدم. هوای کابل از برف باریده سرد بود. سیدی برف چشم را می ریود. کابل در قیای برف نفس می کشید. از یک نفر مقر احمدشاه مسعود را سراغ گرفتیم. آن کسی مرا تا مقر احمدشاه مسعود راهنمایی کرد. به بنای دو طبقه آمدیم که دروازه اش باز بود. پاسبانی در کنار دروازه نشسته. پاسبان را سلام گفتیم و از احمدشاه مسعود پرسیدیم. خندید و گفت: با او چه کار داری؟ گفتیم: هیچ. باز هم خندید و گفت: اگر هیچ کاری نداری پس چرا از او سراغ می گیری؟ گفتیم: احمدشاه مسعود را در تاجیکستان دوست دارند و هر کسی می خواهد او را دیده باشد من نیز از آن جمله می باشم با اجازه پاسبان وارد بنا شدم. روز به شام رسید و شب آمد، کسی که سراغ من نیامد نصفی از شب بود که سرو صدا بلند شد. آوازی شنیدم که می گفت: آمر صاحب (احمد شاه مسعود) می آید. با خویش گفتیم در این شب دیگر نمی شود او را دید. اما اشتباه کردم. بعد از فرصتی بود که نفری آمد و مرا به طبقه دوم برد. گفت: اینجا باشید. حدود ۱۰-۱۵ دقیقه بود که انتظار بدم. در این فرصت چند سطر پریشان را در ذهن آماده کردم. بلاخره در باز شد و من وارد حجره نه چندان بزرگ و عادی گردیدم. ۱۰-۱۲ نفر بود که به من می نگریست. در آن جمع احمدشاه مسعود و دکتر عبدالله را زود شناختم. به احمدشاه مسعود نگاه کردم، حق سلام بر جای آوردم. احمدشاه مسعود با چهره باز و گرم به سلام پاسخ گفت. در این لحظات باور نداشتم که رو در رو با شیر پنجشیر ایستاده ام سکوت را صدای گرم احمدشاه مسعود شکست. خوش آمدی، برادر تاجیک، بفرمائید، در خدمتم همان چند بیت را که در ذهن داشتم، خواندم

کسی امروز اگر دارد دل آگاه

وطن را دوست دارد همچو احمد شاه

وطن را حال وقت بود و نابود است

خدا هم یار احمد شاه مسعود است

خوب یادم هست احمدشاه مسعود از جا بلند شد و در زمان بود که گفت: بلی، وطن دوست دانتی است. وطن برای ما مهر و محبت و صداقت را آموخته. این همه را از وطن بگرفته ایم. وطن هم از ما محبت، مهربانی و صداقت می خواهد اینجا بود که احمدشاه مسعود ناممرا پرسید. گفتیم تا من محمد علی عجمی. شیرین خندید و گفت: مگر هنوز هم از عجم می گویند و این بیت را بسیار جدی بخواند:
بسی رنج بردم بدین سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی.

بدین طریق اولین صحبت و دیدارم با احمدشاه مسعود سیسالار قرن صورت گرفت. احمدشاه مسعود از تاجیکستان، از مردم آن، از شهر و هنر مردم مرا سوال می داد. پاسخ هابم را بسیار جدی و با

آه از این یوسف که من در پیرهن کم کرده ام

در آن شب احمدشاه از من پرسید که شعرهایم را در دهن دارم یا نه. گفتم برخی را حفظ هستم و برخی را پاره پاره یاد دارم. گفت پس از شعرهای خود برای ما بخوان. آن وقت هنوز در شعر تجارب زیاد نداشتم و از نگاه امروز به راستی بر آن شعرهایم رحم می آمد. نمی دانستم برای احمدشاه مسعود چه بخوانم. اینجا بود که یاد از ملت و از تاریخ ملت کردم و این شعر را بخواندم

گاه گاهی پرسم از خود

در زمین تاجیکستان

این قدر سنگ از کجا پیدا شده ست؟

در دل فرزند تاجیک

این همه سنگ از کجا پیدا شده ست؟

می دهم بر خود جواب

خلق تاجیک را بسی

سنگ باران کرده اند

هم پریشان کرده اند

تا نکارد دانه خود را دیگر

تا نسازد خانه خود را دیگر

تا بخشکد تخم تاجیک در میان سنگ ها

خلق تاجیک را بسی

سنگ باران کرده اند

هم پریشان کرده اند

لیک تاجیک بر عهد کردن نداد

بهر فردایی وطن سریداد و تن نداد

سنگ ها را چیده چیده

زیر برجر

در سرجر

خانه ای از سنگ کرد

خانه ای از سنگ کرد

خانه ای از سنگ کوهستان خود

خانه ای از سنگ اجدادان خود

در میان سنگ ها هم زنده ماند

از شهر بیرون آمدم و چه دیدم، همه را در یک سکوت سنگین و... احمدشاه مسعود را اشک در چشم احمدشاه اشک می ریخت. اشک برای یک ملت، برای یک تاریخ، برای یک سرنوشت. فکر می کنم شهر من تنها یک بیانه ای بود در این موضوع. اشک احمدشاه اشک یک مرد توانا بود، اشک یک مرد بزرگ بود، اشک یک سرتشکر بود که به سباهیان تأثیر می گذاشت. دکتر عبدالله نگاهی سوی من افکند و با آواز ملایم برای شعر اظهار تشکر کرد شب به بیداری پایان یافت. نماز بامداد را نیز جماعت خواندیم

صبح خواستم با احمدشاه مسعود خداحافظی بکنم. اجازه نداد، گفت حالا همین جا بمان. صبح زود زود خود برفت و من باز اینجا ماندم. آن روز صحبت تنها از گریه احمدشاه مسعود بود ژنرال سلیم آن وقت مسئول میدان هوایی بگرام از من آن شعر را پرسید و در کاغذی برای خود بنوشت. این شعر میان سربازان دست به دست و روی نویسی می شد شب احمدشاه مسعود باز آمد و صحبت باز از شعر بود و سخن احمدشاه مسعود همان شعر دیشب را خواست کردند که بخوانم و من خواندم. چشمان احمدشاه را بازتر دیدم. روز دیگر بود، یک تن از محافظین احمدشاه با نام اسلام الدین حضور من آمد و گفت برادر تاجیک تو باید فردا از اینجا بروی اگر هر بار تو اینگونه شعر بخوانی و احمدشاه ما گره بکند ضعیف خواهد شد. در تمام تیردها با شوروی او باری هم اشک ریخته است. اشک او را ما ندیده ایم. حالا تو آمده ای هر شب شعر می خوانی و او اشک می ریزد. ما حالا به او نیازمندیم. (اسلام الدین از سابق سربازان شوروی بوده، بعد به اسارت افغیدن اسلام می آرد، نامش را اسلام الدین می گذارد و از بهترین محافظین احمدشاه مسعود می گردد. ملش او کراین است روز دیگر فرار کردم. ولی با امر احمدشاه مسعود مرا دستگیر کرده به قرارگاه برگرداندند. عیادا بار دیگر فرار بکنم هر صبح احمدشاه مسعود مرا با خود می برد. یک نفر محافظ در کنار راننده من و احمدشاه مسعود در عقب ماشین می نشستیم. احمدشاه مسعود هر روزی یک قسمت شهر را برانم نشان می داد. از تاریخ شهر برانم تعریف می کرد. یک روز از تمام شاعران کابل دعوت نمود و شب شعر برگزار کرد. شب شب زیبا بود. شب شعر بود شاعران افغان در حضور احمدشاه مسعود با قوتی شعر می خواندند و من نیز در این شب شعرهایی خواندم. باید گفت که احمدشاه مسعود بلند تپه تلویزیون کابل را دوست می داشت. از آن بلندی به شهر کابل می نگریست و از آرزوهای خود به من حکایت می کرد. می گفت اگر با فضل خدا جنگ خانه بیاید در دو ساحل رودخانه کابل شهر جدیدی بنیاد خواهیم کرد. طرح جدید شهر را در دهن دارم، هفده روز را همراه احمدشاه مسعود بودم. او هر روز از من خواست می کرد که همان شعر را بخوانم. حکایت هفده روز با احمدشاه مسعود در یک دفتر نمی گنجد. اینجا هر چه آوردم اشاره هایی بود کوتاه. حالا در این روزهای نیازی از او یاد می کنم مرگ او برابر است به مرگ یک ملت مرگ او برای من یاز دیگر مرگ یک برادر است. زیرا او در حضور دکتر عبدالله و ژنرال سلیم با من عهد برادری بسته بود. در تاریخ مردان بزرگ ما را همین گونه ناجوان مردانه کشته اند، وی ما باز زنده ایم.

از لب تاریخ این ملت خون می دود. اما این ملت زنده است، زیرا مردان بزرگی دارد و خواهد داشت. مثل احمدشاه مسعود.

اگر مسعود نبود

مسعود میرزانی



ارتجاعی و نژدد ستیز خود از اسلام نمونه عملی دیدگاه های خود را در پنج سال حکومت وحشت در افغانستان به نمایش گذاشتند در این میان گرایش چپ حزب ملی- اسلامی جنرال دوستم، کمونست سابق که در آستانه سقوط دولت نجیب نام ملی- اسلامی بر حزب خود گذاشت را نمی توان در هیچ یک از گرایشات فوق گنجانده، در حقیقت او در مقاطع گوناگون تغییر ماهیت داده و ملی گرایی یا اسلامی بودن او قابل اثبات نیست. گرایشات نامبرده کلی است و شاید دقیق نباشد ولی عمده نیروهای فعال یا مطرح در افغانستان را تشکیل می دهد.

حال وضعیت و نقش مسعود در این میانه چیست؟ مسعود اگر چه از شاگردان و همزمان آقای ربانی بوده است ولی از زمانی که مبارزه علیه حکومت کودتایی داوودخان را با هدایت ربانی شروع کرد خود نقش محوری در جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری ربانی را ایفا می کرد و ویژگیهای منحصر به فرد مسعود و قدرت فوق العاده او در تجزیه و تحلیل امور و تصمیم گیریهای سرنوشت ساز و انعطاف پذیری او در پذیرش نظرات و راهکارهای نوین از او شخصیتی ساخت که او را از سایر رهبران جهادی افغانستان متمایز کرد به طوریکه تاریخ افغانستان شخصیتی چون او را کمتر به خود دیده است. مستقل بودن و پایداری، تجددگرایی و نواندیشی مداراجویی و اعتدال، آزادیخواهی و جوان گرایی از امتیازات او محسوب می شد.

او حتی توان آن را داشت که شاگردانی را پرورش دهد که امروزه هر کدام از آنها از پیروان و رهروان راه او شناخته می شوند که دکتر عبدالله وزیر خارجه، جنرال فهیم وزیر دفاع و یونس قانونی وزیر داخله و معارف افغانستان از جمله این افراد محسوب می شوند.

تصمیمات سرنوشت ساز این افراد نقش زیادی در اجلاس بر و تشکیل دولت انتقالی افغانستان و ایجاد زمینه برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مجلس داشته و خواهد داشت.

اهمیت و عظمت مسعود در فهم او از تحولات عصر جدید است، او به نیکی دریافته بود که کلید زیستن در دنیای جدید، پذیرش تکرر، تجدید، دموکراسی و پیشرفت است، این نیازها او را به دریافت ها و برداشت هایی جدیدی از دین رهنمون ساخت، به طوریکه او را در میان هم نسلان و حتی استادان خود برجسته و متمایز کرد به شکلی که او هیچ گاه تناقض و تضادی بین دینداری خود با تمدن جدید ندید.

در تحولات امروزی افغانستان تفکر مسعود که همان جریان نو اندیشی دینی در افغانستان می باشد دارای رقیبانی است که پایه شایستگی خویش را در تحول و توسعه افغانستان به اثبات برساند از میان رهبران پاد شده حداقل در کوتاه مدت نیروهای چپ گرای کمونیست و طالبان در صحنه رقابت سیاسی نقش ندارند و رقیب جدی و اصلی آنها نیروهای سلطنتی مشروطه خواه یا جمهوریخواهان

آرام آرام مسعود و تجربه و کارنامه ی او در حال تاریخی شدن است و بهتر می توان در کامیابی یا ناکامی او قضاوت کرد. اینکه مسعود با نیرو و پتانسیلی که وارد معادلات افغانستان کرد به چه اندازه در ایجاد تعادل در خواسته های مردم افغانستان نقش داشته است. به واقع اگر مسعود نبود وضعیت امروزه ی افغانستان چه می شد؟ مقاومت او در برابر ارتش شوروی سابق و پایداری او در برابر حملات حکمتیار و سپس ارتجاع سیاه طالبان و ارائه ی یک عملکرد قابل قبول از دین داری و نوگرایی ما را می داد که همچنان در پیرامون او کشاکش کنیم و پاسخی برای سوالات و معضلات افغانستان بیابیم. قبل از پرداختن به این مسأله نگاهی می افکنیم به پیشینه ی نیروهای فعال در افغانستان. ۱- نیروهای طرفدار نظام سلطنتی یا مشروطه سلطنتی که حول محور محمد ظاهرشاه فعالیت می کنند. این نیروها مدافع سیستم پارلمانی، تجددگرا، متمایل به غرب و طرفدار جدایی دین از سیاست یا سکولار می باشند تجربه حکومت ظاهرشاه قبل از روی کار آمدن کمونیست ها نمونه ای از سیستم سیاسی آنهاست. ۲- نیروهای چپ گرا یا مارکسیست که از دوره حکومت داوودخان تا دکتر نجیب حکومت را در دست داشتند. آنان مورد حمایت شوروی سابق بودند و با کودتا و سرکوب نیروهای رقیب و نظام تک حزبی تجربه ی حکومت کمونیستی را در افغانستان بوجود آوردند.

۳- نیروهای اسلامی یا مسلمان یا گرایشات گوناگون خود که می توان آنها را در سه گرایش کلی مشخص کرد:

الف- گرایش گلبندین حکمتیار و افراد پیرامون او که با برداشتهایی سنتی و بنیادگرا از دین فعالیت خود را با مبارزه علیه حکومت داوودخان آغاز کرد و مورد حمایت مقطعی آمریکا، پاکستان عربستان، شوروی سابق و فرار گرفته است، جریان حکمتیار از نظر سیاسی و فرهنگی اقتدارگرا و بکه سالار می باشد و معتقد به اجرای احکام شریعت می باشند.

ب- گرایش آقای ربانی که دارای دیدگاه های سنتی و نوگرا می باشد و بیشتر یک میانه رو محسوب می شود از همین رو بود که پس از سقوط حکومت کمونیستی در افغانستان، ربانی که قصد کنار آمدن با همه نیروهای جهادی برای اداره کشور را داشت با حملات بی درمی و موشکی حکمتیار به کابل به قدری ضعیف شد که به راحتی طالبان توانست بیش از ۸۰ درصد خاک افغانستان را تصرف کند و حکومت او سقوط کند.

ج- گرایش طالبان و ملا عمر که با برداشتهای به شدت

سکولار می باشند و از سوی دیگر نیروهای سنت گرای محافظه کار که ریشه در فرهنگ و مذهب در افغانستان دارند مسئولیت تاریخی یاران مسعود در آینده افغانستان:

در این میان پیروان، شاگردان و یاران مسعود، مسئولیتی سنگین، حیاتی و تعیین کننده دارند، آینده جریان فکری مسعود نیز بستگی به عملکرد آنان دارد؛ زیرا یکی انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان اهمیت عملکرد این افراد را دو چندان می کند.

برای تبیین این وضعیت، نیروهای طرفدار اندیشه های مسعود به این نکات مهم باید توجه کنند:

۱- تعهدات ملی افغانستان و طرفداران مسعود باید کلیه نیروهای حاضر در صحنه افغانستان از چپ گرا تا لیبرال، از سلطنت طلب تا مسلمانان سنت گرا را تا زمانی که قصد حذف دیگری را ندارند به صورت یک رقیب ببینند و نه دشمن و خود را مجهز به شایستگی های لازم برای رویرو شدن با این رقبای کب کنند.

۲- طرح خلق سلاح عمومی و حذف فرهنگ تفنگ سالاری باید از برنامه های اصلی نیروهای طرفدار مسعود باشد، آنان باید ثابت کنند که در دوره ی مبارزه با تجاوز شوروی سابق و طالبان ناگزیر از جنگ و دفاع از وطن بودند و امروز با تمام وجود، توان خود را صرف صلح، آبادانی، سازندگی و امنیت خواهند کرد، آنان باید این بهانه و اتهام (اتهام تفنگ سالاری) نیروهای رقیب را با تلاش خود برای برقراری امنیت و صلح از خود دور کنند، همان طور که تا کنون سعی کرده اند این گونه باشند و با این عملکرد خود کلیه ی نوطه هایی که برای حذف اندیشه های نوگرایی مسعود در جریان است، خنثی کنند و نگذارند تمدن و فرهنگ با شکوه آریایی ها و فارسی زبانان در این بخش از سرزمین آریایا به ایروا و فراموشی کشانده شود.

۳- یاران مسعود باید بدانند که راه و اندیشه مسعود یک فرهنگ است و فرهنگ را نباید به سیاست تقلیل داد و قربانی سیاست گردان. حسن رؤ آنان باید از سرمایه گذاری بر روی کودکان، زنان، جوانان برای پرورش نسلی جدید که مجهز به سلاح علم و دانش، دیگر پذیری و مدارا، خردمندی و نقد، تعهد به مین و کار برای ملت، آزاده و آزادیخواه غافل نشوند و مدارس و آموزشگاه ها و دانشگاه ها را به عنوان آینده سازان افغانستان جدید مورد توجه قرار دهند.

کرسی ریاست، مدیریت یا ریاست جمهوری و مجلس چند سالی بیشتر پایدار نیست، ولی آنچه که ماندگار و پایدار است، تولید فکر، فرهنگ و خلق اندیشه های نوین است که بتواند نسلی را تحت تأثیر قرار دهد و آنان را تغییر داده و به سوی آزادی و آبادانی سوق دهد. ۴- انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در راه است و دوستان مسعود باید ضمن کار دراز مدت فرهنگی که در عیارات فوق بدان اشاره شد به ناگزیر موضع خود را در این انتخابات باید روشن کنند. مهمترین اصلی که این افراد باید به آن بپردازند ارائه ی یک برنامه واقع بینانه برای حل مشکلات فعلی افغانستان می باشد، به طوریکه صلح و امنیت پایدار همراه با رونق اقتصادی که مبتنی بر دموکراسی و آزادی همه طوائف، گروه ها و احزاب باشد را در بر بگیرد، از سوی

دیگر اتحاد، همدلی، همبستگی و همکاری این نیروها با یکدیگر و دوری از تفرقه، جاه طلبی، خودخواهی و خود برتری، حول محور اندیشه های مسعود رمز موفقیت آنان خواهد بود.

هر گونه فرصت طلبی و منفعت طلبی زودگذر سیاسی را که نتیجه ای جز آشفتگی و ضربه به شخصیت و اندیشه مسعود محسوب می شود باید کنار گذاشته شود و همه باید بدانند که اگر اعتماد و احترام و اخلاقی که از سوی مردم نسبت به یاران مسعود هست نتیجه ی پایداری، صداقت مبین دوستی، ایثار، گذشت و آزادیخواهی مجاهدان و شهیدانی چون احمدشاه مسعود است و کوچکترین خدشه به این راه و آرمان، اعتماد مردم را از آنان سلب می کند پس این سرمایه ی ملی و مردمی را باید حفظ کرد و به راحتی در راه منافع زودگذر سیاسی از دست نداد.

انتخابات ریاست جمهوری بهترین آزمون برای دوستان مسعود است تا صداقت و تعهد خود به اصول دموکراسی، آزادی و انسانی خود را بار دیگر به نمایش بگذارند و ثابت کنند که چه در دوره ی مبارزه و جهاد و چه در دوره ی صلح، آنان راه مردم گزینانه و مردم دوستانه او را ادامه می دهند.

اگر ایست اگر بگوییم که چنانچه مسعود و جریان مسعود نبود از این صلح و امنیت نسبی حاکم بر افغانستان و دولت نیم بند فعلی نیز خبری نبود و افغانستان شاید در آتش بیفاد طالبان یا جنگ های داخلی و یا بیگانه می سوخت و یاران مسعود باید اثبات کنند که اگر این جریان و تفکر مسعود نبود هیچ نیرویی توان پُر کردن این خلأ را نداشت چرا که چپ گراهای کونیست به دلیل وابستگی به بیگانه و نریدگی از فرهنگ و انتقادات مردم و یا به کارگیری روش های اشتدادی و سرکوب گزینانه توان حل مشکلات افغانستان را نداشتند و ندارند از سوی دیگر مشروطه خواهان سلطنت طلب نیز صرف اتکا به غرب و سرمایه خارجی و بسنده کردن به ظواهر مدرنیزه همچون پارلمان و... بدون توجه به زیرساخت های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افغانستان سرتوتی بهتر از سرنوشت مشروطه خواهان در ایران و مشروطه طلبان افغانستان در دوران حکومت مشروطه سلطنتی در دهه ی سی و چهل شسی پیدا نموانند کرد، تجربه ی اسلام حکمتیار و طالبان نیز بر همگان روشن است، نیروهای مذهبی که جز ویرانی، خشونت، سرکوب، عقب ماندگی و ارتجاع و بربریت از خود چیزی به یادگار نگذاشته اند.

جریان مسعود راهی جز این ندارد که تجربه ی نویی از خود در تاریخ افغانستان به ثبت برساند که در آن اقتصاد به فرهنگ، دین و اقتصادات خود و ملت خود تقابلی با حق و کتاب و حق رأی مردم و آزادی و حقوق بشر و تکر و مدارا و تسامح ندارد و این تجربه بشری را به اثبات برساند که زیست شرافتمندانه توأم با صلح و دوستی فقط در سایه ی دیگر پذیری و قائل شدن به حق حیات و حق انتخاب دیگری ممکن است و فرهنگ حذف، خشونت و اسلحه نایسته ی حیات انسانی نیست، و این چنین است که مسعود در انتظار گام های بعدی بارانش است.

عشق او به افغانستان...



د کتور احمدی

بتاریخ نهم سپتامبر ۲۰۰۴ سالگرد شهادت جانسوز

قهرمان ملی افغانستان شهید احمدشاه مسعود

شود، ایشان در آن کفران فرمودند، بیاتیه فکری برای رسته کردن این تروریسم امروز بنمائیم زیرا امروز هنوز وقت داریم ولی فردا دیر است.

احمدشاه مسعود مانند علی (ع) مظلومانه زیست و مظلومانه رخت از این جهان بر ست و هم اکنون یکی از مظلومان بزرگ تاریخ است. ما امت اسلامی آنطوریکه باید و شاید این شهید بزرگوار را شناخته و از خدمات ارزنده وی به تاریخ اسلام و افغانستان آنطوریکه باید و شاید اطلاع کاملی نداریم و قدردانی های لازم و کافی از ایشان در تاریخ معاصر بعمل نیامده است ولی چه ما امروز او را بشناسیم و چه فارسی زبانان اعم از افغان و تاجیک و ایرانی آنطوریکه شایسته مقام شامع اوست از وی تحلیل بنمائیم یا نهائیم باید بدانیم دنیا ایشان را شناخته و بعنوان یک قهرمان جهانی در جای جای دنیا جای خود را باز کرده است هم چنانکه یک خبرنگار فرانسوی میگوید، ایکاش احمدشاه مسعود از فرانسه بود و یا ای کاش من از افغانستان می بودم و افتخار میکردم که از سرزمین احمدشاه مسعود هستم و سرانجام اضافه می کند ولی خدا را شکر می کنم که من در زمانی بدنیا آمدم که احمدشاه مسعود هم در همان زمان دنیا آمده ما مثل افغان و ایرانی و تاجیک در عصر حاضر می بایستی بدانش چنین شخصیتی در همه ابعاد افتخار کرده و به خود بیالیم. احمدشاه مسعود از بُعد مذهبی به اعتراف دوست و دشمن فردی بسیار عقید به میانی مقدس اسلام و مجری و مطیع احکام دین حنیف بود. از نظر روانشناسی چنان بر ملت خود و حتی بر ارتش سرخ مهاجم اثر گذاشت که شخصی که مسعود سرور او بود در کمال خلوص اسلحه خود را تقدیم و نیت و مأموریت پیدش را بیان نمود. از نظر اقتصادی در کمال تنگدستی توانست ارتش چربکی و مردمش را سالیها در دره پنجشیر و افغانستان هدایت کرده و به پیش ببرد. از نظر نظامی او انجوبه ای به تمام معنی بود زیرا حداقل بااعتراف ژنرال گروموف ده بار حیر شهادت او توسط عوامل کد گب به مسکو گزارش شده بود ولی باز میدیدند احمدشاه مسعود از نقطه ای دیگر سر بر میآورد، در خانه و قبل از پایان این سخنرانی بعنوان یک معلم - محقق و مدرس و نویسنده دو نقاشا دارم اول از سبای محرم جمهوری اسلامی ایران که هر چه بیشتر روی ابعاد شخصیتی آن شهید بزرگ کار کرده، و ایشان و اهداف مقدس وی را بیش از پیش به نسل جوان فارسی زبانها بشناساند. دوم از محامع قضائی بین المللی و حقوق بشری که داد از مساوات انسانها میزنند نقاشا دارم که با تشکیل یک هیئت بررسی کننده برای شناسائی جگونگی و عوامل دست اندر کار شهادت این شهید بزرگوار اقدام و آنها را بعد از شناسائی و محکومیت به دنیا معرفی نمایند و السلام

شمس غرض سلام از اینکه بر این حقیر معلم منت نیاده و دقایقی را اجازه فرمودید که در پیرامون شخصیت شهیدی بزرگ از عالم اسلام یعنی شهید احمدشاه مسعود مطالبی درج کنم مسانه متشکرم. ارادت من نسبت به ایشان از زمانی که در دانشگاههای روسیه تدریس می نمودم و با دیدن و شنیدن برنامه هایی از پروسه زندگی وی شروع شد و بدون مقدمه باید بگویم که او کاری کرد کارستان، شهید احمدشاه مسعود سه آرمان بزرگ و دهها آرمان جانشین داشت. آرمانهای بزرگ آن شهید عبارت بودند از: ۱- اسلام ۲- افغانستان ۳- آزادی اسلامی که در آن افغانستان عزیز بتواند در سایه آن مستقل باشد و تمامیت ارضی و یکپارچگی خود را حفظ نماید. افغانستانی که مانند تاریخ پر عظمت گذشته اش مهد خیزش دانشمندان و علما و فلاسفه باشد. آزادی که انسانهای ساکن در این سرزمین اسلامی در سایه آن به عقاید یکدیگر احترام گذاشته و از قطب های افراط در روشنفکری از یک طرف و تحجر از طرف دیگر پرهیز نمایند. بلی در کنار این سه آرمان بزرگ آن شهید بزرگوار به دهها آرمان دیگر که همه به اصول انسانی و معنوی و جوانمردی استوار بود می اندیشید:

او بیش از ۲۰ سال در برابر اژداه و کنویم مردانه جنگید و بهکرات آنها را شکست داد و به عقب نشینی وادار نمود. او یک تنه و مردانه با تاکتیک نظامی خود آفرینش در دره پنجشیر هفته ای نبود که باعث حیرت نظامیان شوروی و دنیای محاسبات ناکیکی و نظامی شود. او بر خلاف اکثریت مدعیان و علیرغم تمامی مشکلات و مصائب لحظه ای افغانستان را ترک نکرد و در دره پنج شیر به مقاومت جانانه خود ادامه داد. از عشق او به افغانستان بزرگ همین بس که در سال قریب به ۱۱ ماه را در خدمت خانواده بزرگ خودش یعنی افغانستان بود و فقط یکماه و اندی را همراه و همگام خانواده خود بود او در برابر تروریسم بین المللی بیش از ۷ سال مقاومت کرد و سرانجام جان شیرین خود را بر سر این مقاومت گذاشت. یادم می آید زمانی که از آخرین سفر خود از فرانسه به تاجیکستان آمد در آنجا در یک کنفرانس مطبوعاتی چنین فرمود:

«کسانی که طالبان و القاعده را پدید آورده اند باید بدانند که این گروههای مخلوق آنها تنها دشمن افغانستان نیست بلکه این تروریسم «مسگیر پاکستان و جهان خواهد شد و هم چنین فرمود چه من زنده باشم و چه نباشم شما پدید آورندگان این گروههای تروریستی نصیب های عظیمی را از جانب آنها تحمل خواهید کرده و دیدیم که وقوع حوادث یازده سپتامبر پیش بینی این شهید بزرگ را محقق



قهرمان آریانا

که به طالبان داده بود. تصمیم گرفت تا احمدشاه مسعود مهم ترین فرمانده نظامی و بزرگ ترین شخصیت سیاسی مخالف طالبان را ترور کند. برای این منظور دو نفر عرب مراکشی به نام های «محمد کریم» و «محمد قاسم» را که دارای پاسپورت بلژیکی بودند و از اعضای القاعده به شمار می رفتند مأمور کرد تا علی غلیانی انتحاری احمدشاه مسعود را به شهادت برسانند. این دو مرد ۲۸ ساله و ۳۴ ساله مراکشی که با جعل مدارک و اسامی خود را خبرنگار معرفی می کردند، از مرز «تورخم» - جلال آباد پاکستان یا افغانستان» وارد قلمرو حکومت طالبان شد و پس از ملاقات با بن لادن وارد منطقه تحت تسلط نیروهای وفادار به احمدشاه مسعود در محدوده پروان و کاپیسا شده و پس از جلب اعتماد و فریب بعضی از شخصیت های مهم جهادی و بعد از اینکه با مهارت تمام توانستند آنها را تحت به خبرنگار بودن خود و اینک هیچ وابستگی به طالبان و القاعده ندارند مطمئن سازند، موفق شدند تا از احمدشاه مسعود وقت مصاحبه بگیرند و چنانچه ذکر شد نقشه ترور مسعود را عملی سازند.

با وجود حذف فیزیکی احمدشاه مسعود، شخصیت کاریزماتیک وی به آنچنان درجه ای از شهرت و اقتدار رسید که به تدریج به یک خط فکری تبدیل شده و دوستان و پیروانش را برای تیل به آمل و آرزوهای مسعود یاری می رساند. زندگی احمدشاه مسعود، بیش سیاسی و سابقه مبارزاتی او از مسعود شخصیتی ساخته است که با وجود تمام اشتباهات سیاسی که در دوران حیات سیاسی اش انجام داد و نیز انتقادات جدی که علیه وی وجود دارد، به اسطوره ای تبدیل شده است. احمدشاه مسعود، فرزند دوست محمد خان، در تابستان ۱۳۳۲ هجری شمسی در قریه «جنگلکه» پنجشیر دیده به جهان گشود و پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه در پنجشیر، هرات و کابل برای تحصیلات عالی وارد دانشکده پلی تکنیک کابل شد. از سال ۱۳۵۴ (ه.ش) یا پیوستن به حزب جمعیت اسلامی افغانستان فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد و در سال ۱۳۵۴ (ه.ش) علیه رژیم «محمد داوودخان» در پنجشیر قیام کرد ولی این قیام او شکست خورد و وی مجبور شد تا به پاکستان

ساعت ده صبح روز هجدهم شهریور ماه ۱۳۸۰ (ه.ش) (نهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی) احمدشاه مسعود فرمانده مجاهدین افغانستان بنا به اصرار و توصیه بعضی از دوستان و همزمانش دو خبرنگار عرب مراکشی تبار مقیم بلژیک که مدت ها در افغانستان در انتظار مصاحبه با وی بودند را جهت مصاحبه به دفتر کار خود در قریه «خواجه بیبا، الدین» ایالت «نخار» دعوت می کند.

خبرنگاران عرب وقتی وارد اتاق ۷×۳ متری فرمانده مسعود می شوند، وسایل خبرنگاری خود را جمع و جور می کنند و یکی از آنان دوربین فیلمبرداری M3000 را روی میز گذاشته، نیز آن را به طرف احمدشاه مسعود ثابت کرده و اولین سؤال خود را از مسعود می پرسد که: «اگر بار دیگر شرایط لازم فراهم شود که سراسر افغانستان به تصرف شما درآید، موضع تان در مقابل بن لادن چه خواهد بود؟ بلافاصله پس از آن سؤال هنگامی که احمدشاه مسعود برای پاسخگویی به این پرسش زبان می گشاید، یکی از آن دو خبرنگار، بعب قوی، آتش ز و احتمالاً حاوی گاز سمی که زیر لباس جاسازی کرده بود را همزمان با بمب دیگر تمپیه شده در داخل دوربین فیلمبرداری متفجر می سازد.

به دنبال این انفجار، خبرنگاران قلابی در دم جان سپرده و احمدشاه مسعود بنا به اظهار نزدیکانش پس از شش روز تحمل درد جراحی در گذشت. قتل احمدشاه مسعود بازناب وسیعی در سرتاسر جهان داشت و ابراز انزجار شدید مردم افغانستان و جامعه جهانی را در پی داشت. ترور احمدشاه مسعود به وسیله القاعده طرح و اجرا شد و خود این گروه نیز پس از دو سال سرانجام مسئولیت این عمل را به عهده گرفت. نقشه ترور مسعود توسط شخص «اسامه بن لادن» رهبر گروه القاعده طراحی شده بود و بنا به گفته «وحید مزده» از کارمندان ارشد وزارت خارجه حکومت طالبان، بن لادن در جواب سرزنش هایی که بعضی از مقامات طالبان از دروگرهایی که برای طالبان ایجاد کرده است، به آنها وعده داده بود که دشمنان بزرگ طالبان را نابود کرده و راه را برای تسلط کامل طالبان بر سرتاسر افغانستان هموار خواهد کرد و برای عملی کردن وعده ای

دشمنی دولت های پاکستان و عربستان سعودی و حرق شوی آمریکا از این دولت ها مجال پیدا نکرد تا بر سراسر افغانستان تسلط پیدا کرده و ریشه جنگ های داخلی افغانستان را از بین ببرد. به هر حال مسعود در مهرماه ۱۳۷۵ (م.ش) کابل را بر اثر فشار حملات طالبان تخلیه کرده و به پنجشیر بازگشت تا بار دیگر کانونی از مقاومت را در افغانستان و این بار در برابر طالبان و حامیان آنها که عقیف وسیعی از استخبارات (ISI) پاکستان، گروه های فرقه گرای دیوبندی، جنگاوران عرب مستقر در افغانستان از جمله گروه القاعده را شامل می شدند راه اندازی کنند. در مدت پنج سال توانست تا در برابر طالبان مقاومت کرده و مانع از تسلط کامل آنها بر شمال افغانستان شود. مسعود از منطقه تحت کنترل خود در پنجشیر و طالبان تقریباً به طور کامل دفاع کرده و مانع از نفوذ طالبان در این مناطق شد و علاوه بر آن موفق شد تا رهبران شکست خورده سایر گروه های جهادی افغانستان را در درون ساختار جبهه متحد اسلامی سازماندهی نماید و در واقع وی نقش اصلی را در تشکیل حکومت موقت افغانستان بعد از سقوط طالبان داشت و اگر رهبری او نبود، افغانستان بعد از سقوط طالبان سرنوشتی بهتر از عراق بعد از صدام نداشت.

پس از نابودی حکومت طالبان سازمان های سیاسی ای که با ابتکار مسعود ایجاد شده بودند یعنی شورای نظار و جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان موفق شدند تا حتی در نبود مسعود که دو ماه قبل از سقوط طالبان، ترور شده بود افغانستان را از حلا، قدرت نجات داده و به تاسیس حکومتی فراگیر در سراسر افغانستان یاری برسانند. به همین دلیل احمدشاه مسعود به مثابه پدر معنوی ملت افغانستان و موسس واقعی دولت جدید این کشور مطرح شده است و حتی رئیس دولت انتقالی افغانستان نیز بارها از نقش مسعود در وحدت ملی افغانستان تحلیل کرده است. در حال حاضر نزدیکان احمدشاه مسعود راه او را ادامه می دهند. مسعود تا هنگامی که زنده بود در شبانه روز ۱۸ ساعت کار می کرد و در میان سربازانش غذا می خورد، در کنار آنان می جنگید، در جمع آنان می خوابید و در تیردهای بزرگ در خط مقدم مشاهده می شد. احمدشاه مسعود به تاریخ، فرهنگ و گذشته سرزمینش تعلق داشت و با عشق وافر به مفاخر فرهنگ و ادبیات فارسی به ویژه حافظ شیرازی زندگی می کرد که این موضوع نشانه ای از آرا و افکار و منش سیاسی وی بود. احمدشاه مسعود نظرانی صریح در باره حکومت آینده افغانستان داشت و آمال سیاسی وی مبتنی بر ایجاد حاکمیت ملی در افغانستان بر پایه تاریخ و فرهنگ این کشور بود او در مصاحبه ای اظهار کرده بود که: «حکومت آینده باید از طریق انتخابات و آرای مستقیم مردم که در آن زنان و مردان اشتراک داشته باشند، به وجود آید. یگانه طرز حکومتی که بتواند عدالت اجتماعی را بین اقوام مختلف برقرار سازد دموکراسی و انتخابات مردمی است.»

برود در پاکستان بود که تفاوت های بزرگ مسعود با سایر رهبران احزاب اسلام گرای افغانستان به ویژه «گلبدین حکمتیار» هم دانشگاهی سابقش آشکار شد. مسعود برخلاف حکمتیار و صفیکرائش نیت به حکومت پاکستان و به ویژه شخص ضیا الحق که از سال ۱۳۵۹ (م.ش) رهبر پاکستان شده بود دارای استقلال فکری کامل بود و پیشنهادهای ضیا الحق را برای تشکیل کنفدراسیون افغانستان و پاکستان که در واقع طرح الحاق افغانستان به پاکستان و سرپوشی برای حاکم طلی های ضیا الحق بود رد کرد. احمدشاه مسعود حتی با واسطه گری پاکستانی ها برای رسیدن کمک های امریکا به مجاهدین افغانستان نیز مخالفت کرد و بدین ترتیب ختم بیشتر حکومت پاکستان و طرفداران آنها را برانگیخت. اما مسعود بی اعتنا به این گونه مسائل در خردادماه ۱۳۵۸ (م.ش) به افغانستان بازگشته و موطن خود پنجشیر را از سلطه حکومت کمونیستی کابل آزاد کرد. وی از آن هنگام به بعد مقاومت همه جانبه ای را در برابر کمونیست های حاکم بر کابل و حامیان روس آنها انجام داد و در سال ۱۳۶۳ (م.ش) شورای «نظاره» را برای هماهنگی بین فرماندهان مجاهدین در نه ایالت شمالی افغانستان ایجاد کرد و عملاً رهبری مجاهدین را در سراسر مناطق شمالی افغانستان به عهده گرفت.

روس ها در برابر این تحرکات احمدشاه مسعود چند بار به لشکرکشی به پنجشیر مبادرت ورزیدند ولی هر بار شکست خورده و مجبور شدند تا با پذیرش شرایط فرمانده مسعود از پنجشیر عقب نشینی کنند. مقاومت پیروزمندانه احمدشاه مسعود در برابر نیروهای شوروی موجب شد تا مسعود به شیر پنجشیر مشهور شود اما مخالفان مسعود مثل حکمتیار این پیروزی های مسعود را همواره زیر سؤال می بردند و وی را به همراهی با روس ها متهم می کردند. مسعود بدون توجه به این ادعاها به مقاومت خود ادامه داده و سرانجام در سال ۱۳۷۱ (م.ش) با سقوط حکومت کمونیستی کابل، توانست کابل را تصرف کند. مسعود از این زمان تا چهار سال بعد که با حمله طالبان مجبور شد از کابل به سمت پنجشیر عقب نشینی نماید سخت ترین دوران حیات سیاسی خود را تجربه کرد. وی موفق شد تا دوست خود برهان الدین ربانی را در کابل به عنوان رئیس جمهور حفظ کند و مانع سقوط کابل به وسیله حکمتیار شود، اما توانست که در سراسر افغانستان امنیت برقرار کند و در جلب همکاری کابل سران موثر قبایل پشتون که اکثراً نیز مخالف حکمتیار بودند، ناموفق ماند. همه این مسائل باعث شد تا بعضی از صاحب نظران مسائل سیاسی افغانستان نظیر احمدرشید وی را سیاستمداری ناموفق و ناکارآمد بدانند اما در حقیقت این مسائل اجتماعی و جبر معادلات سیاسی بود که مانع از موفقیت سیاسی «مسعود» شد. وی هیچ پشتیبان موثر خارجی نداشت و در جامعه قوم گرا، قبایلی و سنی افغانستان مسعود که هیچ پایگاه اجتماع عمده ای به جز شور میمن دوستی، آرا و نظریات سیاسی بزرگ و قدرت جنگاوری بی نظیر خویش نداشت، با وجود

مردی که ستایش وی حد ندارد

(شهید عبدالجاسم دانشموی کلاس سوم دانشکده علوم (میر) دانشگاه کابل از (پلسوالی سیخ ولایت تفتار)

الرحمن و سمیع الحق بودند این تجاوز هم توسط رهبری و پامردی مسعود قهرمان به شکست مواجه شد - پس کیسکه ملت ما را و وطن ما را از دو تجاوز بزرگ نجات میدهد توصیف و ستایش به این سردار آزادی و قهرمان ملی سرحد ندارد

او بزرگترین آدمیان خویش را در راه خدمت به اسلام و وحدت ملت میداشت. آفرین بر این وطن که در دماغش مردی را پرورش و او که نفسایش بوی وطن خواهی میداد و وجودش برای قربان شدن در آزادی وطن مهیا گشته بود

مسعود مربوط به پنجشیر، مربوط به پروان، مربوط به شمال مربوط به ملت تاجیک نیست بلکه او در حافظه ها همه ملت افغان و همه مسلمانان جهان و تاریخ نویسان جای دارد

احمدشاه مسعود را میتوان یکی از مبارزان راه مولانا جلال الدین، شریعتی، ابن سینا و اقبال محبوب کرد

مردی که در تاریخ معاصر کشورش چنان حماسه ها و پامردی آفرید که عظمت کردارش، شوق و غرور را در دل هر افغان زنده می کند و دل های خسته و رنجیده این ملت را بر غرور و اقتدار ملی شان می نیاند

احمدشاه مسعود را صاحب نظران بین المللی بحیث یکی از شخصیت های جهان اسلام در قرن ۲۰ و اساسگذار جنگ های نامنظم می شناسند او توانست طی ۲۳ سال جهاد و مقاومت دشمنان را به پذیرفتن شکست های شرم آورد وادار ساخت. او شخصیت بود که مبارزه اش وقته نداشت

او فرماندهی بود که در دانش نظامی نظیر نداشت، هم چنان او یک سخنران آگاه بود و تبیین مجالس و مجامع را بخوبی می شناخت. در آخر یکبار دیگر بر روان پاک شهید استقلال افغانستان چون پوهاند غلام محمد نیازی، انجنیر حبیب الرحمن، داکتر عمر عبدالرحیم نیازی، سیف الدین نصریار، استاد ذبیح الله، صفی الله المصطفی، علاءالدین، داکتر سید حسین، سر معلم فضل طارق، قوماندان بناد، سید یحیی، سید نجم الدین و آق و سردار این شهید مسعود بزرگ و همه شهیدانی که بخاطر خدمت به اسلام و خدمت به وطن جان شیرین خویش را نثار کردند یاد و برای هم قایل های شهدا در هفته شهید تسلیم عرض نموده خصوصاً به احمد مسعود فرزند فرزانه شهید احمدشاه مسعود و توفیق مزید از خداوند برایش میخواهم که بتواند همانند پدرش بار دیگر در آزادی این وطن کمر همت بیند

حمد و ثنا خدای را که مجموعه های بزرگ کیکشان و الکترون ها کوچک اسم را بحرکتب در آورد و در مکتب آفریننده بکلیه جانداران راز زندگی آموخت و درود بر روان پاک حضرت محمد مصطفی (ص) که کلام خداوند توسط جبرئیل امین به آنحضرت نازل شد و او توانست با دریافت کتاب الهی انسانها را از بدگی، جهالت، از قسالت و ظلمت بسوی سعادت، نور و رهائی کشاند

درین جا جا دارد که یکبار دیگر در سومین سالروز شهادتش درود بر روان پاک قهرمان ملی کشور، سالار شهید، مظهر مقاومت و پامردی و ایثار سیه سالار جهاد ملت افغانستان و نابغه شرق و فاتح جنگ سرد همانا مسعود بزرگ یاد که با خون مطهرش همه جای کشور را رنگین ساخته و برای بار دوم این ملت مظلوم رنج کشیده، ملت شهید پرور، ملت مجاهد و قهرمان، ملت درد دیده ما را از همه ظلم ظالمان ارتش سرخ، و ظلم غلامان حلقه بگوش پاکستان و کسانیکه غلام غلام شده بودند و با استفاده از شام علما مردم ما را قتل عالی و سرزمین ما را به آتش کشیدند نجات بخشید

احمدشاه مسعود کسی بود که ۳۱ سال عمر پر افتخار و عشر کوتاه خویش را در راه خدمت به اسلام عزیز، خدمت به ملت رنج کشیده و درد دیده خدمت به این وطن که میدان تاخت و تاز اجانب شده بود سیری کرد

حالا که مسعود نزد پروردگار خود رفته وطن عزیز ما برای بار چهارم میدان تاخت و تاز ها گردیده است، دور اول که کشور عزیز ما مورد تجاوز قرار گرفته بود همانا تجاوز انگلیس ها بر این سرزمین بود که توسط رهنمای غلامان حلقه بگوش شان همانا عبدالرحمن و شاه شجاع بود و این تجاوز با پامردی ملت قهرمان دفع شد

دور دوم تجاوز بیگانگان به این کشور همانا تجاوز ارتش سرخ شوروی به غلامی غلامان نوکر مآب همانا تیره کی- امین، کارمل و نجیب بود که این تجاوز به رهبری و پامردی مسعود بزرگ به شکست مواجه شد

دور سوم تجاوز به کشورمان به همکاری کشور همسایه ما پاکستان که خود را از جمله دولت های اسلامی قلمداد میکند اما در حقیقت غلام حلقه بگوش انگلیس ها و امریکائی ها است و نوکران مزدور امریکا انگلیس و پاکستان که در رأس تجاوز به کشور ما نقش داشتند و آنها عبارت از اسامه، ملا عمر، فضل